

www.al-milani.com

سلسله پژوهش های اعتقادی

(۱۹)

افکار ابن تیمیّه در بوته نقد

بررسی و نقد دیدگاه ابن تیمیّه درباره خلفا و حضرت علی علیه السلام

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرآغاز

. . . آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای مّان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله، — با توطئه هایی از پیش مهیا شده — مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را — که همچون آفتاب جهان تاب بود — پشت ابرهای سیاه شك و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرّربار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و... همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند... .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندان که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر و الامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظم له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیة الله الأعظم، حضرت ولی عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش گفتار

دانشمندانی از شیعه و سنی از دیرباز در مورد ابن تیمیّه، باورها و اندیشه های او کتاب هایی نوشته اند. برای شناخت ابن تیمیّه و آن چه در کتاب های او آمده و برای آگاهی از آن چه بزرگان اهل سنت درباره او گفته اند، باید در سه فصل سخن گفت:

فصل نخست: باورها و اعتقادات وی؛

فصل دوم: علم و میزان دانش او؛

فصل سوم: تقوا و عدالت او.

به طور کلی، هر گاه بخواهیم از هر شخصیتی بهره علمی ببریم و از او پیروی کنیم و معالم دین و معارف شریعت را از او بگیریم، ناگزیر بایستی در این سه جهت به تمام و کمال رسیده باشد:

عقایدش منحرف نباشد،

عالم و دانشمند راستین باشد،

و در سلوک خویش یعنی در گفتار، نوشتار و اعمالش عادل باشد.

زیرا کسی که از جهات فکری و عقیدتی منحرف است نمی تواند هدایت گر باشد و انسان جاهل و نادان هیچ گاه نمی تواند پیشوا باشد و سخن شخص فاسق پذیرفته نخواهد بود و بر گفتارش نباید ترتیب اثر داد.

البته اگر بخواهیم درباره ابن تیمیّه از همه ابعاد به تفصیل بحث نماییم، سخن به درازا خواهد کشید و از حوصله این مختصر خارج خواهد شد. از این رو، بهتر است که نگاهی فقط به مهم ترین کتاب او منهاج السنّه داشته باشیم و تنها آن طعنه هایی را که به مقام شامخ امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام زده بیان نموده و به آن بسنده کنیم.

همین مطلب پس از عرضه کردن گفتارهای او بر قرآن و حدیث به خصوص با توجه به آن چه در کتاب های معتبر اهل سنت آمده، برای شناخت وی از نظر فکر و اعتقاد، عدالت و تقوا و علم و فضیلت کافی است.

امید آن که این کوشش برای کسانی که از او پیروی، یا بر گفته های او اعتماد می کنند، مفید باشد.

بجش یکم

دشمنی ابن تیمیّه با امیر مؤمنان علی علیه السلام

دیدگاه برخی از علمای اهل سنت درباره ابن تیمیّه

حافظ ابن حجر عسقلانی به تفصیل در شرح حال ابن تیمیّه سخن گفته که تمامی آن ها قابل توجه است و ما به ذکر اندکی از آن اکتفا می کنیم.

ابن حجر می گوید: ابن تیمیّه درباره حضرت علی علیه السلام چنین اظهار نظر می کند:
وی در هفده مورد اشتباه کرده و در آن موارد با سخن آشکار قرآن، مخالفت نموده است.
ابن حجر پس از نقل این سخن می نویسد:

درباره ابن تیمیّه بین علما اختلاف نظر وجود دارد. برخی او را از مجسمه^۱ می دانند، از این جهت که وی چنین اعتقادی را در دو کتاب عقیده همویّه و واسطیّه و دیگر کتاب هایش آورده است.

برای مثال می گوید: دست، پا، ساق و صورت از صفات حقیقی خدا هستند و ذات او بر عرش استیلا دارد(!!)
ابن حجر در ادامه می گوید: برخی از علما او را زندیق و بی دین می دانند؛ چرا که او می گوید: نباید از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله^۲ کمک خواست و چنین درخواستی از عظمت نبی اکرم صلی الله علیه وآله کاسته و مقام او را پایین می آورد... .

او می افزاید: برخی به ابن تیمیّه نسبت نفاق می دهند؛ زیرا می گفت که علی علیه السلام در هفده مورد اشتباه کرده و به هر سمتی که رو می کرده است، خوار و زبون می گشته و او بارها خواست که به خلافت برسد؛ اما نتوانست. او برای ریاست و سلطنت می جنگید، نه برای دیانت، او دوستدار ریاست بود.

ابوبکر در بزرگسالی اسلام آورد و می فهمید که چه می گوید، اما علی در خردسالی مسلمان شد و اسلام کودک پذیرفته نیست. او در جریان خواستگاری دختر ابوجهل سخنی گفته که تا هنگام مرگ آن را فراموش نکرده بود.

ابن تیمیّه با این سخنان به علی علیه السلام جسارت نموده است؛ به همین جهت علما او را منافق دانسته اند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلام فرمود:

لا یغضک إلا منافق؛^۳

۱ . مجسمه گروهی هستند که می گویند: خدا جسم است و مانند انسان اعضا و جوارح دارد.

۲ . به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (بتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

۳ . الدرر الكامنة في اعيان الأئمة الثامنة: ۱ / ۱۵۴ و ۱۵۵.

جز منافق کسی بغض و دشمنی تو را به دل ندارد.

آن چه گذشت مطالبی است که حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح حال ابن تیمیّه در کتاب خود آورده است.

نفاق ابن تیمیّه

اکنون نمونه های بیشتری بیان خواهیم کرد تا روشن شود که چرا ابن تیمیّه را منافق می دانند.

ابن تیمیّه در اسلام امیر مؤمنان علی علیه السلام بحث می کند و گستاخی را به جایی می رساند که می گوید:

پیش از آن که خداوند (حضرت) محمد صلی الله علیه وآله را به رسالت مبعوث کند، هیچ کس از قریش مؤمن نبود؛ نه مردی، نه کودکی، نه زنی، نه سه نفر و نه علی. هیچ کدام ایمان نداشتند؛ زمانی که گفته می شود: مردان بت می پرستیدند، کودکان نیز همین گونه بودند؛ چه علی و چه دیگران.

اگر بگویید: کفر خردسال همانند کفر انسان بالغ نیست. می گوئیم: ایمان کودک نیز مانند ایمان فرد بالغ نیست، همان طوری که برای دیگران ایمان و کفر پس از بلوغ ثابت می شود، برای علی نیز حکم ایمان و کفر قبل از بلوغ ثابت می گردد. از آن گذشته، کودکی که از پدر و مادر کافر متولد شود به اتفاق مسلمانان حکم کفر را دارد.^۱

ابن تیمیّه در جای دیگری می گوید:

در حقیقت رافضیان نمی توانند ایمان علی و عدالتش را ثابت کنند... اگر بگویند اسلام، هجرت و جهاد او در راه خدا به تواتر نقل شده است، در پاسخ می گوئیم: اسلام معاویه، یزید، خلفای بنی امیّه و بنی عباس، هم چنین نماز، روزه و جهاد آنان نیز به تواتر نقل شده است.^۲

در جای دیگر می گوید:

معلوم نیست که کفار و منافقان با علی دشمن بوده اند.^۳

آن گاه می گوید:

تمام مطالبی که درباره رشادت ها و شهامت های او در جنگ ها و غزوه ها نقل شده، دروغ است...^۴

علوم و معارف علی و دیدگاه ابن تیمیّه

۱. گوش هوشمند فراگیر

درباره علوم و معارف امیرالمؤمنین علیه السلام روایات بسیاری نقل شده است. ابن تیمیّه به بیشتر روایاتی که در این

زمینه نقل شده اشکال کرده و آن ها را رد می کند؛ برای مثال در آیه شریفه ای آمده است:

(وَتَعْبَهُا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ)^۵

گوش های هوشمند فراگیر آن ها را درک می کند.

۱. منهاج السنّه: ۸ / ۲۸۵.

۲. همان: ۲ / ۶۲.

۳. همان: ۷ / ۴۶۱.

۴. همان: ۸ / ۹۷.

۵. سوره الحاقه: آیه ۱۲.

که طبق روایات بسیاری در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است. ابن تیمیّه می گوید:

این حدیث به اتفاق و اجماع اهل علم، ساختگی است!!^۱

در صورتی که این حدیث را علمای اهل سنت در تفسیر در کتاب های ذیل آورده اند:

تفسیر طبری، تفسیر ابن ابی حاتم، تفسیر ابن منذر، تفسیر ابن مردویه، تفسیر فخر رازی، تفسیر زحشری، تفسیر واحدی و تفسیر سیوطی.

و این حدیث را محدثانی نیز چون:

ابوبکر بزار، سعید بن منصور، ابونعیم اصفهانی، ضیاء مقدسی، ابن عساکر، ابوبکر هیثمی... روایت کرده اند.^۲

۲. دروازه دانش نبوی

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمود:

أنا مدينة العلم وعلي بابها؛

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.

ابن تیمیّه در این باره چنین می گوید:

حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها» ضعیف تر و سست تر است؛ از همین رو، در جرگه احادیث دروغین قرار گرفته

است.^۳

با این که بعضی از راویان این حدیث از این قرارند:

یحیی بن معین، احمد بن حنبل، ترمذی، بزار، ابن جریر طبری، طبرانی، ابوالشیخ، ابن بطّه، حاکم نیشابوری، ابن مردویه، ابونعیم اصفهانی، ابومظفر سمعانی، بیهقی، ابن اثیر، نووی، علائی، مزّی، ابن حجر عسقلانی، سخاوی، سیوطی، سمهودی، ابن حجر مکی، قاری، متّوای، زرقانی و گروهی از پیشوایان بزرگ اهل سنت این حدیث را صحیح می دانند.^۴

۳. بهترین داور

در حدیث معروفی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

أفضاكم علي؛

بهترین شما در امر قضاوت و داوری علی است.

ابن تیمیّه در این باره می گوید:

۱. منهاج السنّه: ۷ / ۵۲۲.

۲. ر.ك تفسیرهای نام برده سوره الحاقه ذیل آیه ۱۲، مجمع الزوائد: ۱ / ۱۳۱، حلیة الأولیاء: ۱ / ۶۷، كتر العمال: ۱۳ / ۱۳۶، حدیث ۳۶۵۲۵ و

ص ۱۷۷. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك دراسات في منهاج السنّه: ۲۲۵ و ۲۲۶.

۳. منهاج السنّه: ۷ / ۵۱۵.

۴. ر.ك: دراسات في منهاج السنّه: ۲۲۶ و ۲۲۷.

این حدیث ثابت نیست و سند محکمی ندارد که بتوان به آن استدلال کرد... هیچ کس آن را در کتاب های حدیثی مشهور نقل نکرده است؛ نه در کتاب های سنن و نه در کتاب های مسند، نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف. فقط این حدیث از طریق کسی نقل شده که به دروغ گویی معروف است.^۱

این در حالی است که بخاری این حدیث را در صحیح خود در تفسیر آیه شریفه: (مَا تَسْخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا)^۲ نقل کرده است.^۳ هم چنین نسائی، ابن انباری و بیهقی در دلائل النبوة، ابن سعد در الطبقات الکبری، احمد بن حنبل در مسند، ابن ماجه در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام در سنن خود و سیوطی در تفسیر الدر المنثور نقل کرده اند. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین آن را نقل کرده و تصحیح می نماید. هم چنین این حدیث در الإستیعاب، أسد الغابة، حلیة الأولیاء، الریاض النضرة و کتاب های دیگر آمده است.^۴

به راستی آیا ابن تیمیّه این محدثان را دروغ گو می داند؟

آیا او بخاری را معروف به کذب می داند؟

منظور او از کتاب های سنن و مسندی که این حدیث به هیچ وجهی در آن ها نیامده چه کتاب هایی است؟

آیا این کتاب ها از کتاب های معروف و مشهور اهل سنت نیستند؟

۴ . حق با علی است

مناوی در فیض القدر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که آن حضرت فرمود:

علي مع الحقّ والحقّ مع علي؛

علی با حق است و حق با علی.

آن گاه در شرح این حدیث می گوید:

از همین روست که علی داناترین افراد به تفسیر قرآن بوده است. تا آن جا که می گوید: حتّی ابن عباس نیز به این

معنا اعتراف کرده و می گوید: آن چه از علم تفسیر در نزد من است، از علی گرفته ام.^۵

اما ابن تیمیّه می گوید: این سخن که «ابن عباس شاگرد علی بوده»، سخن باطل و نادرستی است.^۶

ابن تیمیّه در رویارویی با علامه حلّی

علامه حلّی رحمه الله می نویسد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

۱ . منهاج السنّه: ۷ / ۵۱۲ .

۲ . سوره بقره: آیه ۱۰۶ .

۳ . ر.ک: صحیح بخاری: ۵ / ۱۴۹ .

۴ . الطبقات الکبری: ۲ / ۲۰۹، مسند احمد: ۶ / ۱۳۱، مسند الأنصار، حدیث ابی بن کعب: حدیث ۲۰۵۸۱، الاستیعاب: ۳ / ۳۸، حلیة الأولیاء: ۱

/ ۶۵، الریاض النضرة: ۲ / ۱۹۸، الدر المنثور: ۱ / ۱۰۴، ر.ک: دراسات فی منهاج السنّه: ۲۲۹ و ۲۳۰ .

۵ . فیض القدر فی شرح الجامع الصغیر: ۴ / ۳۵۷، ر.ک: دراسات فی منهاج السنّه: ۲۳۱ .

۶ . منهاج السنّه: ۷ / ۵۳۶ .

أفضاكم علي؛

بهترین و برترین قاضی در میان شما علی است.

آن گاه می گوید:

قضاوت و داوری بر دو پایه علم و تقوا استوار است.

ابن تیمیّه در رویارویی با علامه حلّی می گوید:

چنین حدیثی ثابت نیست و سند محکمی ندارد که بتوان به آن استدلال کرد؛ بلکه این حدیث از نظر سند قوی است

که پیامبر فرمود: «داناترین شما به حلال و حرام معاذ بن جبل است». روشن است که علم به حلال و حرام بیش از

آن که حلال و حرام را سامان دهد، قضاوت را سامان می دهد.^۱

آن گاه می گوید:

معروف است که علی، علم و دانش را از ابوبکر گرفته است!!^۲ او فتوهای زیادی بر خلاف صریح آیات و روایات

دارد!!^۳

در آغاز ابن تیمیّه گفت: در هفده مورد نظریات علی با قرآن و سنت مخالف است. اما در این جا می گوید:

فتوهای بسیاری در مخالفت قرآن و سنت دارد.

آن گاه می گوید:

محمد بن نصر مروزی کتاب بزرگی نوشته و در آن مواردی را جمع آوری کرده که مسلمانان نظر علی را نپذیرفته اند؛

زیرا نظر دیگر صحابه بیشتر تابع کتاب و سنت بوده است!!^۴

ولی حقیقت آن است که کتاب مروزی پیرامون مسائلی است که ابوحنیفه در فتاوا و نظریاتش با امیرالمؤمنین علیه

السلام و عبدالله بن مسعود مخالفت کرده است.

به راستی میان آن چه که ابن تیمیّه ادعا می کند و واقعیت چه میزان فاصله است!؟

ابن تیمیّه در مورد دیگری می گوید:

بدون شك عثمان تمامی قرآن را جمع آوری کرده و گاهی تمام آن را در يك ركعت می خواند، اما درباره علی اختلاف

است که آیا تمام قرآن را حفظ کرده است یا نه؟!^۵

آن گاه می نویسد:

۱ . منهاج السنّه: ۷ / ۵۱۲ و ۵۱۳ .

۲ . همان: ۵ / ۵۱۳ .

۳ . همان: ۷ / ۵۰۲ .

۴ . همان: ۸ / ۲۸۱ .

۵ . همان: ۸ / ۲۲۹ .

اگر کسی به دفاع از علی بگوید: آن هایی که به دست علی کشته شدند کسانی بودند که بر امام زمان خود خروج کردند و از طرفی در حدیثی صحیح ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله به عمار بن یاسر رضی الله عنه فرمود:

تقتلك الفئة الباغية؛

«گروه باغیان و سرکشان تو را خواهند کشت» و آن ها نیز عمار را کشتند؛

ما می گوئیم: در این قضیه مردم نظریه های مختلفی دارند: برخی حدیث عمار را قبول ندارند. بعضی باغی را به معنای طالب می گیرند؛ این توجیه ضعیف است. اما اکثر گذشتگان و پیشوایان چون ابوحنیفه، مالک، احمد و دیگران برآنند که شرایط کشتن گروه بغاة و سرکشان فراهم نبوده است.^۱

بنابراین، ابن تیمیّه می گوید که به نظر ابوحنیفه، مالک، احمد بن حنبل و دیگران، علی حق نداشته با ناکثین، قاسطین و مارقین بچنگد و این کار خلاف شرع بوده است؛ زیرا شرایط بغاة در آن ها نبوده تا علی با آن ها بچنگد. و حال آن که حضرت علی علیه السلام از جانب خدا و رسول مأمور به جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین بوده و حدیث وارد در این باره قطعی است.^۲

ابن تیمیّه در جای دیگری می افزاید:

علم پیامبر به واسطه غیر علی به تمامی شهرهای اسلام رسید.^۳

در این صورت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ نقشی در نشر تعالیم اسلام، احکام شرع و حقایق دینی نداشته است (!!)

این سخنان آن چنان سست و واهی است که ارزش نقد ندارد. مگر نگذشت که بزرگان اهل سنت نقل کردند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلام فرمود:

أنا مدينة العلم وعلي بابها؛

من شهر علم و دانش هستم و علی دروازه آن است؟

آیا علوم شهر نبوی از غیر دروازه آن منتشر می شود؟

۱ . همان: ۴ / ۳۹۰.

۲ . مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۸ و ۲۳۹، ر.ك: دراسات في منهاج السنّة: ۳۳۶ — ۳۳۹.

۳ . منهاج السنّة: ۷ / ۵۱۶.

بخش دوم

ابن تیمیہ و انکار فضایل بی کران امیر مؤمنان علی علیہ السلام

فضایل بی کران

آیات بسیاری در فضایل و مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌نماییم:

۱. علی و آیه ولایت.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

ولی و صاحب اختیار شما تنها خدا، پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

بنابر دیدگاه عالمان اهل سنت این آیه شریفه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است.^۲ اما ابن تیمیّه در ذیل

این آیه می‌گوید:

برخی از دروغ‌گویان حدیثی دروغین جعل کرده و گفته‌اند: این آیه در مورد علی در آن هنگام که انگشترش را در نماز به فقیر بخشید، نازل شده است. این مطلب به اتفاق دانشمندان حدیث دروغ است و دروغ بودن آن از راه‌های گوناگونی آشکار است.^۳

جالب است بدانیم که این حدیثی را که ابن تیمیّه تکذیب کرده محدثان زیر از ابن عباس نقل کرده‌اند:

عبدالرزاق، عبد بن حمید، ابن جریر طبری، ابوالشیخ، ابن مردویه.

عده دیگری که این حدیث را از مسلمة بن کُهَیل نقل کرده‌اند، عبارتند از: ابن ابی حاتم، ابوالشیخ و ابن عساکر.

از راویان دیگر این حدیث می‌توان افراد ذیل را نام برد:

طبرانی، ثعلبی، واحدی، خطیب بغدادی، ابن جوزی، محب طبری، هیثمی و متقی هندی.

از طرفی این حدیث در تفسیرهای: فخر رازی، بَعَوی، نَسَفی، قُرْطَبی، بیضاوی، ابوالسعود عمادی و شوکانی نیز

آمده است.

۱. سوره مائده: آیه ۵۵.

۲. برای آگاهی بیشتر رک: نگاهی به آیه ولایت از همین نگارنده.

۳. منهاج السنّه: ۲ / ۳۰.

آلوسی حنفی در تفسیر آیه می گوید:

اکثر محدثان بر آنند که این آیه درباره علی کرم الله وجهه نازل شده است.

او می افزاید: حسن در این باره اشعاری را سروده است. آن گاه آن شعرها را ذکر می کند.^۱

۲ . علی و انفاق در راه خدا.

آیه دیگری که درباره حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده این آیه است که می فرماید:

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلاَنِيَةً)؛^۲

کسانی که اموالشان را شب و روز، مخفی و آشکار در راه خدا انفاق می کنند.

به اعتراف دانشمندان اهل سنت این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است، اما ابن تیمیه می گوید:

نازل شدن این آیه در مورد علی ثابت نشده و دروغ است.^۳

این مطلب ابن تیمیه در صورتی است که افراد ذیل نازل شدن این آیه را در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام می دانند؛

افراد هم چون:

عبدالرزاق بن همام صنعانی، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی، ابن عساکر، واحدی، ابونعیم

اصفهان، فخر رازی، زحشری، محب الدین طبری، ابن اثیر، سیوطی و ابن حجر مکی.

با وجود این تعداد از مفسران، ابن تیمیه می گوید: این مطلب دروغ بوده و ثابت نشده است و چنین تفسیرهای

باطلی را بسیاری از نادانان گفته اند(!)

۳ . هدایت گر اُمت.

آیه دیگری نیز درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛^۴

(ای پیامبر!) تو فقط بیم دهنده هستی و برای هر گروهی هدایت گری خواهد بود.

ابن تیمیه با گستاخی چنین می نویسد:

بنا به اتفاق دانشمندان حدیث، نزول این آیه در مورد علی دروغ و جعلی است.^۵

با این که برخی از عالمان و اندیشمندان اهل سنت، نزول این آیه را در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام می دانند. این

عالمان عبارتند از:

۱ . روح المعانی: ۳ / ۳۳۴.

۲ . سوره بقره: آیه ۲۷۴.

۳ . منهاج السنه: ۷ / ۲۲۸.

۴ . سوره رعد: آیه ۷.

۵ . منهاج السنه: ۷ / ۱۳۹.

عبدالله بن احمد بن حنبل، طبری، حاکم نیشابوری، ابن ابی حاتم، ضیاء مقدسی، طبرانی، ابن مردویه، ابونعیم اصفهانی، ابن عساکر، ابن نجار، دیلمی، هیشمی، سیوطی و متقی هندی.

حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث می گوید: سند این حدیث صحیح است.

هیشمی پس از نقل این حدیث در مجمع الزوائد می گوید: تمامی رجال این سند از افراد مورد وثوق و اطمینان هستند.

ضیاء مقدسی نیز این حدیث را در کتاب المختاره آورده است؛ همان کتابی که ملتزم به آوردن احادیث صحیح شده است.^۱

همگامی علی با حق

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی می فرماید:

عليّ مع الحقّ والحقّ مع عليّ؛

علی با حق است و حق با علی.

ابن تیمیّه می گوید:

این سخن از بزرگ ترین دروغ ها و نادانی هاست، زیرا که هیچ کس این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل نکرده است؛ نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف (!) پس چگونه بعضی می گویند: تمامی محدثان آن را نقل کرده اند؟ آیا دروغ گوتر از کسی که بگوید: صحابه و علما، حدیثی را نقل کرده اند، در حالی که هیچ کدام از آنان این حدیث را نقل نکرده اند، وجود دارد؟ بلکه این، آشکارترین دروغ است.^۲

در صورتی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله این حدیث را نقل کرده و بزرگان اهل سنت در کتاب های خود آورده اند، از جمله:

۱ . امیر مؤمنان علی علیه السلام.

این حدیث را ترمذی در سنن و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین نقل کرده اند.^۳

۲ . جناب اُمّ سلّمه همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله.

این حدیث را طبرانی، ابوبشر دولابی، خطیب بغدادی و ابن عساکر نقل کرده اند.^۴

۳ . سعد بن ابی وقاص.

۱ . ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۹، مجمع الزوائد: ۷ / ۴، تفسیر طبری، الدر المنثور در ذیل آیه و دیگر کتاب ها.

۲ . منهاج السنّه: ۴ / ۲۳۸.

۳ . ر.ک: سنن ترمذی: ۵ / ۲۹۷، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۹ — ۱۲۵.

۴ . مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۵، ۹ / ۱۳۴، تاریخ بغداد: ۱۴ / ۳۲۲، ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام تاریخ مدینه دمشق: ۲۰ / ۲۶۱، ۴۲ / ۴۱۹ و ۴۴۹.

این حدیث را بزّار نقل کرده و هیشمی پس از نقل آن گوید: یکی از راویان آن، سعد بن شعیب است. من او را نمی شناسم؛ اما دیگر افراد این سند مورد اطمینان هستند.^۱

۴ . ابو سعید خُدَری.

این حدیث را حافظ ابویعلی نقل کرده است. هیشمی پس از نقل آن در مجمع الزوائد می گوید: این حدیث را ابویعلی نقل کرده و همه راویان آن ثقه و مورد اطمینان هستند.^۲

۵ . عایشه.

ابن قُتیبَه دینوری در الامامة والسیاسة به نقل این حدیث از وی پرداخته است.^۳

۶ . کعب بن عجره.

وی که از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می باشد این حدیث را نقل کرده است؛ آن سان که طبرانی در المعجم الکبیر آن را نقل کرده است.

متقی هندی در کتر العمال گوید: هر گاه بین مردم تفرقه و اختلاف شد، علی و یارانش بر حق هستند.^۴

اینان برخی از صحابه و بزرگان علما و محدّثان هستند که این حدیث را نقل کرده اند. در این میان روایت هایی با سند از صحابه نقل شده که برخی از آن ها صحیح است؛ پس چگونه ابن تیمیّه به خود جرأت داده و می گوید: این حدیث را کسی از پیامبر نقل نکرده؛ نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف!؟

علی برادر پیامبر

راویان بسیاری نقل کرده اند که در روز مؤاخات و برادری، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، امیر مؤمنان علی علیه السلام را برادر خود قرار دادند.

ابن تیمیّه در این زمینه می نویسد:

اما حدیث برادری پیامبر با علی دروغ و باطل است... پیامبر، نه علی و نه هیچ کس دیگر را برادر قرار نداد و حدیث برادریش با علی و نیز برادری ابوبکر با عمر از دروغ های مسلم است... پیامبر هیچ گاه علی و غیر او را برادر خود قرار نداد و هر چه در این خصوص وارد شده بدون تردید دروغ است.

تمامی احادیثی که در برادری مهاجران و انصار با يك دیگر وارد شده، دروغ است و هیچ گاه پیامبر، علی را برادر خود قرار نداده است... همه احادیث برادری پیامبر با علی، جعلی و دروغ است.

آن چه گذشت عبارت هایی است که ابن تیمیّه در جاهای متعددی از منهاج السنّه آورده و حدیث مؤاخات را تکذیب کرده است.^۱

۱ . مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۵ و ۲۳۶.

۲ . همان: ۷ / ۲۳۴ و ۳۳۵.

۳ . الامامة والسیاسة: ۱ / ۹۸.

۴ . کتر العمال: ۱۱ / ۶۲۱.

در حالی که حدیث برادری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با امیر مؤمنان علی علیه السلام در کتاب های سنن ترمذی، الطبقات الکبری، المستدرک علی الصحیحین، مصابیح السنّة، الاستیعاب، البداية والنهاية، الرياض النضرة، مشکاة المصابیح، الصواعق المحرقة و تاریخ الخلفاء آمده است.^۲

از طرفی، برخی از صحابه نیز این حدیث را نقل کرده اند که عبارتند از:
امیر مؤمنان علی علیه السلام، عبدالله بن عباس، ابوذر، جابر، عمر بن خطاب، انس بن مالک، عبدالله بن عمر، زید بن ارقم و

نکته قابل توجه این که بسیاری از بزرگان اهل سنت در این باره به ابن تیمیّه اعتراض کرده اند.
حافظ ابن حجر، پس از آن که این حدیث را از واقدی، ابن سعد، ابن اسحاق، ابن عبدالبرّ، سهیلی، ابن کثیر و دیگران نقل می کند می گوید:

ابن تیمیّه در کتابی که در ردّ ابن مطهر رافضی (علامه حلی) نوشته است (یعنی منهاج السنّه) جریان برادری بین مهاجران؛ به خصوص برادری پیامبر با علی را انکار کرده است. او می گوید: چون قرار دادن برادری با يك دیگر برای این است که انسان ها با يك دیگر مدارا کنند و دل ها به هم نزدیک شوند؛ بنابراین معنا ندارد که پیامبر با کسی برادر شود، یا یکی از مهاجران با دیگری برادر گردد.

ابن تیمیّه نصّ و تصریح پیامبر را با قیاس ردّ کرده و از حکمت برادری غافل شده است.

حافظ ابن حجر گوید:

این حدیث را ضیاء مقدّسی — در آن چه که از احادیث المعجم الکبیر طبرانی انتخاب کرده — آورده است و ابن تیمیّه تصریح کرده است که احادیث این کتاب، صحیح تر و قوی تر از احادیث المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری است.^۳

زرقانی مالکی در شرح المواهب اللدنیّه، هنگامی که سخن از برادری بین صحابه به میان می آید می گوید:

همان طور که ابن عبدالبرّ و دیگران معتقدند این عهد برادری دو بار انجام شده است (از جمله يك بار در مکه پیش از آن که پیامبر به مدینه مهاجرت کنند) در آن جا پیامبر مهاجران را با يك دیگر برادر قرار داد تا در غم و سرور يك دیگر شریک و در راه حقّ، استوار باشند. در آن واقعه ابوبکر را برادر عمر قرار داد و همین طور میان هر دو نفر

۱ . ر.ک منهاج السنّه: ۴ / ۳۲ و ۵ / ۷۱ و ۷ / ۱۱۷، ۲۷۹.

۲ . سنن ترمذی: ۵ / ۵۹۵، الطبقات الکبری: ۲ / ۶۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۶، مصابیح السنّة: ۴۰ / ۱۷۳، الاستیعاب: ۳ / ۱۰۸۹، البداية والنهاية: ۷ / ۳۷۱، الرياض النضرة: ۳ / ۱۱۱، مشکاة المصابیح: ۳ / ۳۵۶، الصواعق المحرقة: ۱۲۲، تاریخ الخلفاء: ۱۵۹، مناقب الصحابه (احمد بن حنبل): ح ۱۴۱، تاریخ مدینه دمشق (شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام): (شماره ۱۴۸)، کتر العمّال: ۱۳ / ۱۰۶.

در کتاب های سیره و تاریخ نیز این حدیث را نقل کرده اند، از جمله: در سیره ابن هشام: ۲ / ۱۰۹، عیون الاثر، ابن سیّد الناس: ۱ / ۲۶۴، سیره حلی: ۲ / ۲۳ و السیره الدحلایة: ۱ / ۳۲۲.

۳ . فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ۷ / ۲۱۷.

برادری ایجاد کرد تا این که علی باقی ماند و او گفت: ای رسول خدا! میان تمام اصحابت برادری ایجاد کردی؛ چه کسی برادر من است؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا أخوك؛

من برادر تو هستم.

احادیث بی شماری درباره برادری پیامبر با علی وارد شده است. ترمذی پس از نقل آن می گوید: این حدیث «حدیث حسن» است.^۱

هم چنین این حدیث را حاکم نیشابوری آورده و به صحت آن حکم کرده است. از پسر عمر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

أما ترضى أن أكون أخاك!

آیا خشنود نمی شوی که من برادر تو باشم؟

او گفت: چرا.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

أنت أخي في الدنيا والآخرة؛

تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.

زرقانی می افزاید:

ابن تیمیّه، برادری بین مهاجران را انکار کرده و می گوید که میان پیامبر و علی هیچ عهد برادری رخ نداده است. او گمان می کند که این حدیث از احادیث دروغ است؛ اما حافظ ابن حجر عسقلانی سخن ابن تیمیّه را رد کرده و گفته است که به قیاس این حدیث را نپذیرفته است.^۲

علی و پیامبران

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمودند:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في تقواه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في هيئته، وإلى عيسى في عبادته فلينظر إلى علي بن أبي طالب؛

هر کس می خواهد به علم آدم، تقوای نوح، بردباری ابراهیم، هیبت موسی و عبادت عیسی بنگرد، به علی بن ابی طالب بنگرد.

این حدیث به «حدیث الأشباه» معروف است و در کتاب های شیعه و سنی با متون گوناگون نقل شده و ما در کتابی مستقل پیرامون آن سخن گفته ایم.

۱. حدیث حسن به اصطلاح اهل تسنن، خبر مستندی است که راویان آن، نزدیک به درجه وثاقت باشند.

۲. شرح المواهب اللدنیّه: ۱ / ۲۷۳.

ابن تیمیّه در مورد این حدیث چنین می گوید:

این حدیث، جعلی است و آن را به دروغ به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داده اند و هیچ کدام از اهل حدیث در این موضوع شك ندارند.^۱

ولی این حدیث را عبدالرزاق صنعانی، احمد بن حنبل شیبانی، ابوحاتم محمد بن ادريس رازی، حاکم نیشابوری، ابوبکر بیهقی، ابوبکر بن مردویه اصفهانی، ابونعیم اصفهانی و... نقل کرده اند. یکی از بهترین و صحیح ترین سندهای این حدیث، روایت عبدالرزاق، از معمر، از زُهری، از سعید بن مسیب، از ابوهیره است که وی، این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت می کند.^۲

علی ولی مؤمنان

دگر بار در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

وهو ولي كل مؤمن بعدي؛

او پس از من ولی و صاحب اختیار هر مؤمن است.

ابن تیمیّه درباره این حدیث می گوید:

این حدیث، حدیثی است که به دروغ به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داده اند.^۳

و حال آن که بسیاری از صحابه، حافظان و محدثان، آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده اند.

صحابه ای که به نقل آن پرداخته اند عبارتند از:

امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام، ابوذر غفاری، عبدالله بن عباس، ابوسعید خُدَری، براء بن عازب، ابولیلی انصاری، عمران بن حصین، بریده بن حصیب، عبدالله بن عمر، عمرو بن عاص و وهب بن حمزه.

اسامی ذیل نیز در زمره بزرگان حدیث و حفاظی هستند که این حدیث را در کتاب های خود آورده اند:

ابوداود طیالسی، ابن ابی شیبیه، احمد بن حنبل، ترمذی، نسائی، ابویعلی موصلی، محمد بن جریر طبری، طبرانی، حاکم نیشابوری، ابوبکر بن مُردویه اصفهانی، ابونعیم اصفهانی، ابن عبدالبرّ، ابن اثیر، ضیاء مقدسی، ابن حجر عسقلانی، جلال الدین سیوطی و... .

حافظ ابن عبدالبرّ درباره این حدیث می گوید:

سند این حدیث به علت صحّت و مورد اعتماد بودن رجالش، جای هیچ گونه اشکال و ایرادی را برای کسی باقی

نمی گذارد. هم چنین ابن ابی شیبیه سند این حدیث را صحیح می داند.^۴

۱ . منهاج السنّه: ۵ / ۵۱۰.

۲ . معجم الأدباء: ۵ / ۱۳۷. ر.ك: دراسات في منهاج السنّه: ۲۹۰ — ۲۹۲.

۳ . منهاج السنّه: ۷ / ۳۹۱.

۴ . المصنّف ابن ابی شیبیه: ۷ / ۵۰۴، الاستيعاب: ۳ / ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲.

محمد بن جریر طبری و سیوطی نیز آن را تصحیح کرده اند و احمد بن حنبل نیز هم در مسندش آن را به سند صحیح نقل کرده است.

ترمذی پس از نقل، آن را «حدیث حسن»^۱ دانسته است. نسائی آن را به سند صحیح نقل کرده است و ابن حبان نیز این حدیث را در صحیح خود آورده است. هم چنین حاکم نیشابوری این حدیث را آورده و آن را طبق شرایط مسلم صحیح می داند.

حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: این حدیث را ترمذی با سند قوی از عمران بن حصین روایت کرده است.^۲

علی و حدیث غدیر

در حدیث معروف و متواتر غدیر خم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پس از خطبه پیرامون ولایت و مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خدا چنین عرضه داشتند:

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه؛

خدایا! با یاورانش یار و با دشمنانش دشمن باش.

ابن تیمیّه درباره این حدیث می گوید:

این حدیث به اتفاق حدیث شناسان دروغ است.^۳

با این حال این حدیث را محدثان ذیل در منابع حدیثی خود آورده اند:

احمد بن حنبل با سندهای صحیح، ابن ابی شیبیه، ابن راهویه، ابن جریر، سعید بن منصور، طبرانی، ابونعیم اصفهانی، ابن حبان، حاکم نیشابوری، خطیب بغدادی، نسائی با سند صحیح، بزار با سندهای صحیح، ابویعلی با دو سند صحیح.

هیثمی نیز در مجمع الزوائد آن را نقل کرده و گوید: تمامی راویان سند این حدیث، ثقه و مورد اعتماد هستند.^۴

۱ . ر.ك پاورقی صفحه ۴۶ از همین کتاب.

۲ . مسند احمد: ۱ / ۳۳۱، ۴ / ۴۳۷، سنن ترمذی: ۵ / ۲۹۷، خصائص امیرالمؤمنین: حدیث ۸۸، صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۳۷۴، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۹، الاصابه: ۴ / ۴۶۷.

۳ . منهاج السنّه: ۷ / ۵۵.

۴ . مسند احمد: ۱ / ۱۱۸، ۴ / ۲۸۱، ۵ / ۳۶۸، ۵ / ۳۷۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹، ۱۱۶، ۳۷۱، مجمع الزوائد: ۷ / ۱۷، ۹ / ۱۱۴،

المعجم الکبیر: ۲ / ۳۵۷، ۳ / ۱۸۰، ۴ / ۱۷۴، ۵ / ۱۶۶، ۱۹۲، ۱۲ / ۹۵، المعجم الصغیر: ۱ / ۶۵، المعجم الأوسط: ۲ / ۲۴، ۳۶۹،

۶ / ۱۸، صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۳۷۶، مسند ابی یعلی: ۱ / ۴۲۹، ۱۱ / ۳۰۷، المصنف ابن ابی شیبیه: ۷ / ۴۹۹، السنن الکبری: ۵ / ۴۵،

۱۳۰، ۱۵۵.

علی و حدیث یوم الدار

آن گاه که آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)^۱ نازل شد و پیامبر مأمور به اعلان رسمی دعوت شدند، خویشاوندان خود را در خانه حضرت ابوطالب علیه السلام جمع نموده، آنان را به اسلام دعوت کرده و فرمودند:

فَأَيُّكُمْ يَبِيعُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَزِيرِي؟

کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر، وزیر و خلیفه و جانشین من بشود؟

هیچ کس به جز امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ نداد.

تا این که پیامبر در حضور همه در خطاب به حضرت امیر فرمود: تو برادر، وزیر، وصی و جانشین من هستی.

این واقعه در بین محدثان به حدیث «یوم الدار» معروف است و بسیاری از بزرگان حدیث آن را نقل کرده اند؛ اما

ابن تیمیّه در این باره می گوید:

این حدیث در نزد حدیث شناسان دروغی بیش نیست و هیچ عالم حدیث شناسی نیست مگر این که می داند که آن

دروغ و جعلی است.^۲

بنابراین، یا تمام علمای اهل سنت که می دانسته اند این حدیث دروغ و جعلی است و در عین حال آن را در

کتاب های خود نقل کرده اند فاسق می باشند و یا این که تمامی آنان عالم و حدیث شناس نبوده اند!!

یکی از راویان آن احمد بن حنبل (پیشوای حنبلی ها) است که در مسند خود آن را روایت کرده است و علاوه بر

وی، عالمان بسیاری این حدیث را در کتاب های خود آورده اند.^۳

در این میان حافظ ابوبکر هیثمی پس از نقل روایت می گوید: رجال روایتی که احمد بن حنبل نقل کرده، و یکی از

دو روایتی که بزار نقل نموده همگی رجال صحیح هستند غیر از شریک که او ثقه می باشد.^۴

ابن اسحاق، طبری، طحاوی، ابن ابی حاتم، ابوبکر بن مردویه اصفهانی، ابونعیم اصفهانی، ضیاء مقدسی و متقی

هندی نیز از جمله راویان این حدیث هستند.

سیوطی این حدیث را از گروهی نقل می کند. بیهقی در دلائل النبوة و ابونعیم اصفهانی نیز در دلائل النبوة متن کامل

ماجرا را آورده اند و در کتاب های زیادی تصریح شده که این حدیث صحیح است.^۵

۱ . سوره شعراء: آیه ۲۱۴.

۲ . منهاج السنّة: ۷ / ۳۰۲.

۳ . مسند احمد: ۱ / ۱۵۹.

۴ . مجمع الزوائد: ۸ / ۳۰۲.

۵ . السنن الکبری: ۵ / ۱۲۶، تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۵۰، خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام: ۸۶، نظم درر السمطين: ۸۳، کتر العمال: ۱۳ / ۱۴۹،

شواهد التزیل: ۱ / ۵۴۵، تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۳۶۳، تاریخ طبری: ۲ / ۶۴، رک: دراسات فی منهاج السنّة: ۲۹۸ — ۳۰۳.

فاروق اُمّت کیست؟

ابن تیمیّه با بغض و کینه ای که نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام دارد برای تکذیب فضایل و مناقب آن حضرت به راحتی دروغ می گوید و احياناً در این میدان، مبارز نیز می طلبد؛ به این نمونه توجّه کنید:

دو حدیث نقل شده است که در نخستین حدیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

هذا فاروق اُمّتی؛

این (علی)، جداکننده حقّ و باطل در میان اُمّت من است.

حدیث دوم: این که بسیاری از صحابه پیرو فرمایش پیامبر می گفتند:

ما کُنّا نعرف المنافقین إلاّ ببغضهم علیاً؛

ما، منافقان را جز با این علامت که با علی دشمن بودند، نمی شناختیم.

ابن تیمیّه در مورد این دو حدیث چنین می گوید:

حدیث شناسان و کسانی که اندک آگاهی از حدیث دارند، شك ندارند که این دو حدیث جعلی است و به دروغ

آن ها را به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داده اند. هیچ يك از این دو حدیث در هیچ کدام از کتاب های قابل اعتمادی

نیامده است؛ بلکه هیچ کدام اصلاً سند شناخته شده ای ندارد(!)^۱

شگفتا که در ادامه می افزاید:

هر کس بتواند این دو حدیث را با سند صحیح از افرادی که معروف به راستگویی هستند بیاورد، ما قانع می شویم و

آن را از هر طایفه و مذهبی که باشد می پذیریم.

معنای این سخن آن است که حتّی اگر شیعیان هم آن را نقل کرده باشند، او می پذیرد.

آن گاه می گوید:

ما دلیل داریم که هر دو حدیث دروغ است و جایز نیست آن ها را به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت دهیم.

اکنون به سراغ راویان این دو حدیث می رویم.

حدیث «هذا فاروق اُمّتی» را ۵ نفر از صحابه نقل کرده اند:

سلمان فارسی، ابن عباس، ابوذر، حذیفه و ابولیلی.

محدّثان و حافظان اهل سنّت نیز به روایت آن پرداخته اند:

طبرانی، بزّار، بیهقی، ابونعیم اصفهانی، ابن عبدالبر، ابن عساکر، ابن اثیر، ابن حجر، محبّ طبری، مناوی، متقی

هندی و

۱ . منهاج السنّه: ۴ / ۲۸۶ - ۲۹۰ .

ابن تیمیّه ادّعا کرد که این حدیث در هیچ يك از کتاب های مورد اعتماد نیامده است؛ در حالی که این حدیث در: مسند بزّار، المعجم طبرانی، تاریخ مدینه دمشق، الإستیعاب، أُسد الغابه، الإصابه، مجمع الزوائد، کتر العمّال، فیض القدر، الرياض النضره، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی^۱ موجود است.

این حدیث با سند صحیح در روایت طبرانی در المعجم الکبیر و غیر آن آمده است.

روایت دوم را که اصحاب پیامبر می گفتند: «ما، منافقان را تنها با دشمنی و بغض علی می شناختیم»، این افراد نقل کرده اند:

ابوزر، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خُدّری، انس بن مالک و عبدالله بن عمر.

از جمله راویان این روایت عبارتند از:

احمد بن حنبل، ترمذی، بزّار، طبرانی، حاکم نیشابوری، خطیب بغدادی، ابونعیم اصفهانی، ابن عساکر، ابن عبدالبرّ، ابن اثیر، نووی، هیثمی، محبّ طبری، ذهبی، جلال الدین سیوطی، ابن حجر مکی، متقی هندی و آلوسی.^۲

از سندهای صحیح این روایت که در مسند احمد آمده این گونه است:

احمد بن حنبل گوید: اسود بن عامر، از اسرائیل، از اعمش، از ابوصالح، از ابوسعید خُدّری برای من نقل کرد که ابوسعید می گفت:

کنا نعرف منافقي الأنصار ببغضهم علیاً؛

ما، منافقان انصار را از دشمنی با علی می شناختیم.

احمد بن حنبل این روایت در مناقب الصحابه نیز آورده است.^۳

اهل بیت کشتی نجات اُمت

آن گاه که سخن از فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام به میان می آید، ابن تیمیّه با تمام توان می کوشد تا شاید بتواند آن فضیلت و منقبت را انکار نماید، هر چند به قیمت بستن چشم خود به روی واقعیّات، بی اعتبار کردن کتاب های معتبر حدیثی اهل سنّت، گشودن زبان ناسزا به بزرگان و رؤسای مذهب اهل سنّت و انگشت اتهام به سوی آن ها نشانه بردن باشد؛ چرا که او نمی تواند فضیلتی را برای مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام ببیند. به این نمونه توجه کنید!

۱. المعجم الکبیر: ۶ / ۲۶۹، کتر العمّال: ۱۱ / ۶۱۱، فیض القدر: ۴ / ۳۵۸، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۲، ر.ک: دراسات فی منهاج السنّه: ۳۰۴ — ۳۰۶.

۲. مناقب علی بن ابی طالب از کتاب مناقب الصحابه: شماره ۹۷۹، سنن ترمذی: ۵ / ۵۹۳، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۹، الإستیعاب: ۳ / ۱۱۱۰، ذخائر العقبی: ۹۲، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۲، المعجم الأوسط: ۲ / ۳۲۸، ۴ / ۲۶۴، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۸۵، ۳۷۴.

۳. این کتاب با تحقیقات تازه در این اواخر از انتشارات دانشگاه امّ القری مکه منتشر شده است. محقق آن — که خود از اهل سنّت است — بعد از ذکر این حدیث می گوید: سند حدیث صحیح است؛ مناقب الصحابه: شماره ۹۷۹. ر.ک: دراسات فی منهاج السنّه: ۳۱۰ — ۳۱۲.

در حدیث معروف و مشهور؛ بلکه متواتر بین فریقین آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّمَا مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ؛

اهل بیت من همانند کشتی نوح هستند، هر کس بر آن سوار شود نجات می یابد و هر که از آن روی گردان شود، غرق خواهد شد.

ابن تیمیّه درباره آن می گوید:

این حدیث هیچ سندی ندارد؛ نه سند صحیحی دارد و نه در هیچ کدام از کتاب های معتبر حدیثی آمده است. اگر هیزم کشان شب — که نمی فهمند در توبره خود چه چیزی می ریزند به نقل روایات جعلی می پردازند — آن را نقل می کنند، این کار بر سستی آن می افزاید.^۱

به راستی منظور ابن تیمیّه از هیزم کشان شب که نمی فهمند چه چیزی جمع می کنند چه کسانی هستند؟

به گمان شما چه کسانی این حدیث را نقل کرده اند که ابن تیمیّه این گونه بر آن ها می تازد؟

گویا نقل فضایل امیر مؤمنان علی علیه السلام نزد او چنان گناه بزرگی است که اگر رؤسای مذهب و بزرگان هم کیش خود نیز به چنین گناه نابخشودنی گرفتار شوند! از اعتبار ساقط شده و نقل آن ها نه تنها اعتباری به حدیث نمی دهد؛ بلکه حدیث را بی اعتبارتر می کند.

اکنون به برخی از راویان و ناقلان این حدیث اشاره می کنیم:

از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله:

امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، عبدالله بن عباس، ابوسعید خدری، ابوالطفیل، انس بن مالک، عبدالله بن زبیر و سلمة بن اکوع.

علمایی که در کتاب های معتبر خود به نقل آن پرداخته اند:

احمد بن حنبل، بزّار، ابویعلی موصلی، ابن جریر طبری، نسائی، طبرانی، دارقطنی، حاکم نیشابوری، ابوبکر بن مردویه اصفهانی، ابونعیم اصفهانی، خطیب بغدادی، ابوالمظفر بغدادی، مجدالدین بن الاثیر، محبّ طبری، ذهبی، ابن حجر عسقلانی، سخاوی، جلال الدین سیوطی، ابن حجر مکی، متقی هندی، قاری، مناوی و دیگران.

اگر اینان هیزم کشان شب هستند، بسیار خوب، برای ما مهم نیست که این ها جزء دروغ نویسان و هیزم کشان

کور باشند؛ اما آیا روشنفکران اهل سنت با این ادعای ابن تیمیّه موافقت؟

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می گوید: شرایطی که مسلم برای صحّت يك حدیث گذارده، در این

حدیث موجود است و از نظر او، حدیث صحیحی است.

هم چنین خطیب تبریزی این حدیث را در مشکاة المصابیح آورده است. کتابی که در آن به پیروی از کتاب مصابیح

السّنه، فقط به احادیث صحیح و حسن پرداخته و هیچ حدیث جعلی را در آن ذکر نکرده است.

۱ . منهاج السنّه: ۷ / ۳۹۵.

البته این حدیث به جز این سند، سندهای صحیح دیگری نیز دارد.^۱

علی و حدیث طیر

یکی دیگر از احادیث مناقب و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث طیر است. بنابراین حدیث روزی برای پیامبر خدا

صلی الله علیه وآله مرغ بریانی آوردند. آن حضرت به خدا عرضه داشت:

اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك وإليّ يأكل معي من هذا الطائر؛

بارها! آن کسی را که از همه بیشتر دوست می داری بفرست تا با من از این مرغ میل کند.

پس از این دعا امیر مؤمنان علی علیه السلام آمدند و با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از آن غذا خوردند.

ابن تیمیّه در این باره چنین اظهار نظر می کند:

اهل علم و معرفت می دانند که حدیث طیر از احادیث دروغ بوده و جعلی است.^۲

اکنون باید دید که آیا همان گونه که او ادعا می کند اهل علم و معرفت این حدیث را دروغ می دانند؟!

بنابر تحقیقات انجام یافته، دوازده نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله این حدیث را نقل کرده اند:

۱ . امیرالمؤمنین علیه السلام. حاکم نیشابوری این حدیث را از آن حضرت نقل کرده است.

۲ . عبدالله بن عباس. ابن سعد و جماعتی از او نقل کرده اند.

۳ . ابوسعید خدری. حاکم نیشابوری حدیث او را آورده است.

۴ . سفینه. حاکم نیشابوری و احمد بن حنبل حدیث او را نقل کرده اند.

۵ . ابوالطفیل. حاکم نیشابوری از او نقل کرده است.

۶ . انس بن مالک. ترمذی، بزار، نسائی، حاکم نیشابوری، بیهقی و ابن حجر حدیث او را آورده اند.

۷ . سعد بن ابی وقاص. ابونعیم اصفهانی حدیث او را آورده است.

۸ . عمرو بن عاص. حدیث او در نامه ای که به معاویه نوشته موجود است. این نامه را خوارزمی در المناقب آورده

است.

۹ . یعلی بن مرّة. عدّه ای حدیث او را آورده اند؛ از جمله حافظ ابو عبدالله گنجی.

۱۰ . جابر بن عبدالله انصاری. ابن عساکر حدیث او را نقل کرده است.

۱۱ . ابورافع. حدیث او را ابن کثیر نقل می کند.

۱ . المعجم الصغیر: ۲ / ۲۲، مشکاة المصابیح: ۳ / ۱۷۴۲، المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۳۴۳، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۸، تاریخ بغداد: ۱۲ / ۹۱،

المطالب العالیّه: ۴ / ۷۵، فیض القدر: ۲ / ۵۱۹ و ۵ / ۵۱۷، کتر العمال: ۱۳ / ۸۲، ۸۵؛ الصواعق المحرقة: ۱۵۲، جواهر العقدین: ۲ / ۱۲۰،

مرقاة المفاتیح: ۵ / ۶۱۰.

۲ . منهاج السنّه: ۷ / ۳۷۱.

۱۲ . حبشی بن جناده. حدیث او را نیز ابن کثیر آورده است.

و اسامی جمعی از بزرگان و پیشوایان اهل سنت که این حدیث را در کتاب های خود روایت کرده اند به شرح زیر می باشد:

ابوحنیفه پیشوای حنفی ها، احمد بن حنبل، ابوحاتم رازی، ترمذی، بزّار، نسائی، ابویعلی موصلی، محمد بن جریر طبری، طبرانی، دارقطنی، ابن بطّه عکبری، حاکم نیشابوری، ابوبکر بن مردویه اصفهانی، بیهقی، ابن عبدالبرّ، خطیب، ابوالمظفر سمعانی، بغوی، ابن عساکر، ابن اثیر، مزّی، ذهبی، ابن حجر عسقلانی، جلال الدین سیوطی و دیگران.

این حدیث آن گونه معروف و مشهور و کثرت طرق آن به طوری است که برخی از بزرگان اهل سنت برای جمع آوری سندهای آن، کتابی مستقل نوشته اند که از جمله می توان به این بزرگان اشاره نمود:

ابن جریر طبری، ابن عّقده، ابن مردویه، ابونعیم اصفهانی، ابوطاهر بن حمدان، ذهبی.

ذهبی در تذکرة الحفاظ و دیگر کتاب هایش تصریح کرده که کتابی مستقل در سندهای «حدیث طبر» تألیف کرده است.

بسیاری از علما تصریح کرده اند که پاره ای از سندهای این حدیث صحیح است. از جمله آن ها ابن کثیر است که در تاریخ خود به این مطلب تصریح کرده است که ذکر تمامی آن ها سخن را به درازا می کشد و از حوصله کتاب ما خارج است.^۱

۱ . المعجم الكبير: ۱ / ۲۵۳، ۷ / ۸۲، ۱۰ / ۲۸۲، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۰، البدایة والنهایة: ۷ / ۳۵۲، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۵، سنن ترمذی: ۵ / ۳۰۰، السنن الکبری: ۵ / ۱۰۷، خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام: ۵۱، مسند ابی یعلی: ۷ / ۱۰۵، المعجم الأوسط: ۲ / ۲۰۷، ۶ / ۹۰ و ۳۶ / ۷، ۲۶۷ / ۹ / ۱۴۶، تاریخ مدینة دمشق: ۳۷ / ۴۰۶، ۴۲ / ۴۳۲، میزان الاعتدال: ۱ / ۱۰۲، ۲ / ۱۴، ۳ / ۵۸۰، ۴ / ۱۰۷، لسان میزان: ۱ / ۳۷، ۲ / ۳۵۴، ۵ / ۱۹۹، کتر العمال: ۱۳ / ۱۶۶.

بجش سوم

ابن تیمیّه و خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام

اتفاق نظر مسلمانان بر خلافت علی

آیا ابن تیمیّه می پذیرد که امیر مؤمنان علی علیه السلام خلیفه و جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله باشد؟

آیا ابن تیمیّه حضرت مولی الموحّدين را به عنوان خلیفه رسول خدا قبول دارد یا نه؟

بر همگان روشن است که هیچ مسلمان در خلافت و جانشینی آن حضرت تردیدی ندارد و همه مسلمانان متفقند که او خلیفه و جانشین پیامبر خداست؛ اما آن چه مورد اختلاف شیعه و سنی است این است که شیعیان، آن حضرت را خلیفه بلافضل و نخستین امام و جانشین پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله می دانند، البتّه حق نیز همین است و دیگران آن وجود مقدس را در مرتبه چهارم می دانند.

شما نمی توانید مسلمانان را پیدا کنید که به طور کلی منکر خلافت حضرت علی علیه السلام باشند.

آری، تنها گروهی از خوارج و ناصبی ها که با بغض، کینه و دشمنی آن حضرت بزرگ شده اند و دشمنی و ناسزا گفتن به آن بزرگوار را مایه تقرّب به پروردگار می دانند، خلافت آن حضرت را نمی پذیرند و تمامی مسلمانان، چه شیعه و چه سنی، این عده را که به نام های ناصبی، خارجی و دشمن اهل بیت علیهم السلام معروفند، از اسلام خارج می دانند. پرسش ما این است که چرا ابن تیمیّه با تمامی مسلمانان مخالفت کرده و با نواصب و خوارج هم صدا شده است؟ آیا در حقیقت، او يك ناصبی است؟

اکنون به بعضی از عبارت های او در این زمینه دقت کنید. او می گوید:

مردم در مورد خلافت و جانشینی علی چند دسته اند:

بعضی می گویند: هم او امام بود و هم معاویه...

برخی می گویند: در آن زمان امام وجود نداشت؛ بلکه دوران فتنه بود...

گروه سوم بر آنند که علی، امام است و او به درستی با کسانی که به جنگ او آمدند جنگید. هم چنین صحابه ای که با او جنگیدند هم چون طلحه و زبیر مجتهد بوده و کار درستی انجام داده اند(!)...

طایفه چهارمی علی را امام می دانند و می گویند: او مجتهد بود و به درستی دست به شمشیر برد و جنگید و آن هایی که به جنگ او آمدند نیز همگی مجتهد بودند؛ اما در اجتهادشان اشتباه کرده اند...

پنجمین گروه می گویند: علی با آن که خلیفه بود و او از معاویه به حقّ نزدیک تر بود؛ اما بهتر بود که دست به شمشیر نمی برد.^۱

ابن تیمیّه در این دیدگاه تنها به همین ۵ قول اکتفا کرده و قول ششمی را ذکر نمی کند. در جای دیگر قدم را فراتر گذاشته و به راحتی تاریخ مسلم را انکار نموده می گوید:

بسیاری از نخستین سابقین در اسلام از علی پیروی نکردند و با او بیعت نمودند و بسیاری از صحابه و تابعین با او جنگیدند.^۲

دقت کنید! او ادعا می کند بسیاری از کسانی که در اسلام آوردن و هجرت از دیگر صحابه سبقت گرفته اند، نه با آن حضرت بیعت کردند و نه از او پیروی نمودند.

ای کاش ابن تیمیّه دست کم نام سه نفر از این سبقت گیرندگان را برای ما ذکر می کرد، یا یکی از منابع تاریخی که آن را گفته است، برای ما بازگو می کرد.

شاید منظور وی از گروه بسیار، پیشوایش معاویه است، همو که در فتح مکه به زور شمشیر مسلمانان، به اسلام تظاهر کرد و همین گونه در اسلام سبقت گرفت و با رفتن به شام و فرمان رویی بر آن سامان نیز هجرت کرد(!) به نظر ما آن چه که ابن تیمیّه را وادار کرده است چنین بنویسد و تاریخ مسلم را انکار نکند، تنها بغض و کینه ای است که در درونش شعلهور است. او حتی نمی تواند کوچک ترین فضیلتی را برای حضرت علی علیه السلام ببیند و از این که آن امام انس و جان خلیفه پیامبر باشد — حتی در مرتبه چهارم — تحمّل نکرده و رنج می برد. به نظر شما سبب این همه کینه چیست؟

ابن تیمیّه در جای دیگر چنین می نویسد:

ما می دانیم زمان که علی زمام امور را به دست گرفت بسیاری از مردم، معاویه و دیگران را خلیفه خود می دانستند.^۳

در يك مقایسه روشن، زمانی که گروهی بسیار اندک در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت می کنند، آن گاه بر همگان لازم و واجب می شود که با آن ها هم صدا شده و هر که با او بیعت نکند، فرمان قتلش صادر گردد و یا با زدن برچسب ارتداد به آنان، جنگ با آن ها واجب و اموال و زنانشان به یغما می رود، حتی اگر مخالف با آن بیعت دختر پیامبر باشد، خانه اش به آتش کشیده می شود، جنینش سقط شده و شهید می گردد.

اما زمانی که تمامی مهاجر و انصار پس از قتل عثمان با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت می کنند و برای بیعت آن گونه هجوم می آورند که بحالی برای حضرت باقی نمانده و فشار جمعیت برایش دشوار می شود، حکم ارتداد و قتل مخالفان این بیعت صادر نمی شود، نه تنها آن ها را مرتد نمی دانند؛ بلکه حاضر نیستند به گمراهی آنان رضایت دهند. نه

۱ . منهاج السنّه: ۱ / ۵۳۷ — ۵۳۹ .

۲ . همان: ۸ / ۲۳۴ .

۳ . منهاج السنّه: ۴ / ۸۹ .

تنها آن‌ها را گمراه نمی‌دانند، کار آن‌ها را عین صواب دانسته و شخصی چون ابن تیمیّه بی شرمی را به حد اعلای رسانده و مخالفت آن‌ها را — که در ابتدا خود با حضرت بیعت کرده بودند — دلیل بر بطلان بیعت امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌داند!!)

ابن تیمیّه آن چنان در خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام اّمّا و اگر کرده تا خواننده را قانع سازد که مولای متقیان علی علیه السلام هم چون خلفای قبلی و بعدی، بهره‌ای از خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نبرده است. او می‌گوید: کسانی که جایز می‌دانند در يك زمان دو خلیفه باشد، بر این عقیده اند که هر دوی آن‌ها (منظورش امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه) جانشین پیامبر بوده اند...

اگر گفته شود که خلافت علی با بیعت اهل قوّت و شوکت اسلام ثابت شده؛ همان طور که خلافت پیشینیان نیز با بیعت آن‌ها ثابت شده است؛ در جواب می‌گویند: طلحه و زبیر به زور با او بیعت کردند. همان‌ها که با او بیعت کردند به جنگ با او برخاستند؛ بنابراین اهل قوّت و شوکت اسلام بر بیعت با او جمع نشدند. هم چنین زمانی بیعت با او همانند قبلی‌ها واجب است که به سان خلفای پیشین رفتار کند.^۱

ابن تیمیّه در این عبارت، رفتار سه خلیفه پیشین را ملاک سنجش امیر مؤمنان علی علیه السلام و بیعت با او می‌داند؛ یعنی تنها در صورتی بیعت با او واجب و پیروی از او لازم است که چون آن‌ها عمل کند. گویا کردار آن‌ها وحی مسّلم و آن‌ها میزان سنجش حق و باطل هستند و آن حضرت هیچ بهره‌ای از آن ندارد. این در حالی است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله امیر مؤمنان علی علیه السلام را ملاک تشخیص حق و باطل قرار داد و فرمود:

علي مع الحق والحق مع علي يدور معه حيثما دار.^۲

علی با حق است و حق با علی؛ و هر جا علی باشد، حق همان جا است.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

من ناصب علياً الخِلافة من بعدي فهو كافر؛^۳

هر که با خلافت علی پس از من مخالفت کند و با او دشمنی داشته باشد، کافر است.

ابن تیمیّه در جواب از این حدیث می‌گوید:

این گونه احادیث، علی نیز را می‌گیرند و لازمه اش آن است که او، خدا و رسولش را تکذیب کرده باشد!! پس اگر این احادیث صحیح باشند تمامی صحابه کافر خواهند بود؛ چه او و چه غیر او. اما آن‌هایی که با خلافت او

۱. منهاج السنّه: ۴ / ۴۶۵.

۲. این حدیث در منابع شیعه و سنی نقل شده است. برای نمونه ر.ک: الخصال: ۴۹۶، الامالی، شیخ صدوق: ۱۵۰، کفایة الاثر: ۲۰، الاحتجاج: ۱ /

۹۷، بحار الانوار: ۱۰ / ۴۳۲، شرح الاخبار: ۲ / ۶۰، الفصول المختارة: ۹۷ و ۱۳۵، مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۵، تاریخ بغداد: ۱۴ / ۳۲۲، تاریخ

مدینة دمشق: ۴۲ / ۴۴۹، ینابیع المودة: ۱ / ۱۷۳، المعیار والموازنة: ۱۱۹، شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: ۲ / ۲۹۷.

۳. کشف الیقین: ۲۹۳ به نقل از المناقب ابن مغازلی: ۴۱، حدیث: ۶۴.

مخالفت کرده و به جنگش آمدند؛ در این حدیثِ دروغین، کافر معرفی شده اند و علی نیز به این روایات عمل نکرده است.

از طرفی بسیاری از نخستین پیشینیان از علی پیروی نکرده و با او بیعت نکردند و بسیاری از صحابه و تابعان با او جنگیدند.

آن گاه می گوید:

نیمی از امت اسلام یا کمتر و یا بیشتر با او بیعت نکردند؛ بلکه بسیاری از آن ها با او جنگیدند و او نیز با آن ها جنگید و بسیاری از آن ها، نه به جنگ او آمدند و نه او را در جنگ همراهی کردند.^۱

خلافت به دست خداست

بنابر عقیده راستین شیعه — که ادله و شواهد بسیاری از قرآن و احادیث ثابت و مسلم نزد شیعه و سنی دارد — خلافت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور مستقیم از جانب خداوند معین شده و انتخاب مردم هیچ نقشی در آن ندارد، همان طور که انتخاب و رأی مردم در تعیین پیامبر اثری ندارد؛ چه مردم بخواهند یا نخواهند، بیایند یا نیایند او خلیفه رسول خدا و امام و امین خدا در زمین است.

اما بنابر عقیده اهل سنت — که سخنی بر خلاف خرد و نادرست است که در جای خود مفصل بیان کرده ایم — هر گاه مردم با شخصی بیعت کردند و او را خلیفه خود و زمامدار مسلمانان دانستند بر همگان لازم و واجب می شود که با او بیعت کرده و مخالفت با او حرام و گاهی در حد کفر است.

زمانی که اهل حلّ و عقد (یعنی بزرگان اسلام) با کسی بیعت کردند، خلافت او ثابت شده و نه تنها خود آن ها حق ندارند با او مخالفت کنند؛ بلکه آن هایی هم که نبوده اند و بیعت نکرده اند نیز حق مخالفت ندارند و بیعت کردن آن ها را نیز می گیرد.

بیعت با امیر مؤمنان علی

به اتفاق تواریخ بعد از آن که مسلمانان از بی عدالتی های عثمان به ستوه آمدند، از شهرهای مختلف جمع شده و او را به قتل رساندند. آن گاه همگی هجوم آوردند تا با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کنند. آن حضرت وضعیت آن روز و حال مردم را چنین توصیف می کند:

إلی أن انتکت علیه فتله، وأجهز علیه عمله، وکبت به بطنته، فما راعني إلا والناس کعرف الضبع إلی ینثالون

عليّ من کلّ جانب، حتی لقد وطئ الحسنان، وشقّ عطفای مجتمعین حولي کربیضة الغنم؛^۲

۱ . منهاج السنّه: ۴ / ۱۰۵.

۲ . نهج البلاغه: خطبه ۳.

عثمان آن قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را برانگیخت و شکم بارگی او نابودش ساخت. پس مردم به من مهلت ندادند مگر آن که هم چون یال های پُریشت کفتار به سمت من آمده و از هر طرف مرا احاطه کردند تا آن که نزدیک بود حسن و حسین لگدمال گردند و ردای من از دو طرف پاره شد، مردم چون گله های گوسفند مرا در میان گرفتند.

به راستی ابن تیمیّه بر چه مبنایی نوشته که بعضی با اکراه و زور با آن حضرت بیعت کرده اند؟ چه کسی بر سر آن ها شمشیر بلند کرده بوده که باید بیعت کنید؟ همان کاری که در سقیفه بنی ساعده و بعد آن انجام دادند.^۱

چه کسی برای مخالفان بیعت فرمان قتل صادر کرده بوده؟ همان طور که عمر در سقیفه (پیش از آن که مردم در مسجد بیعت کنند) فرمان قتل سعد بن عباده را صادر کرد.

گذشته از این ها، آیا از نظر ابن تیمیّه نکث عهد و شکستن پیمان و بیعت، هیچ گناهی ندارد؟ آیا پیمان شکنی کسانی که بعد از بیعت کردن با امیرالمؤمنین علیه السلام پیمان شکسته و دست به شورش و قتل و غارت زدند و با آن حضرت جنگیدند — که از آن ها به عنوان ناکثین «پیمان شکنان» یاد می شود — سبب سستی خلافت آن حضرت و بی اعتباری بیعت عمومی مردم نمی گردد؟!

نارضایتی از عدالت

گاهی ابن تیمیّه آن چنان آتش خشم و کینه خود به امیرالمؤمنین علیه السلام را آشکار می سازد که شنیدن سخنانش انسان را می آزارد چه رسد به خواندن و تأمل و تدبّر در آن. او می گوید:

نیمی از مردم آن زمان او را عادل نمی دانند. خوارج او را تکفیر می کنند و غیر خوارج نیز چه از خاندانش یا دیگران می گویند: او با آن ها منصفانه رفتار نکرده است. پیروان عثمان می گویند: او از کسانی است که به عثمان ستم کرده است و در کل، آن عدالتی که از عمر ظاهر شد (!!) از علی سر نزد؛ با این که مردمانش بیشتر و گستره آن ها فراگیرتر بود، حتی نزدیک به عدالت عمر نیز از او ظاهر نشده است (!!)^۲

بسیار طبیعی است مردمی که در طول چند دوره به چپاول گری و بی عدالتی عادت کرده اند، از عدل امیرالمؤمنین علیه السلام آزرده خاطر شوند. نظام طبقاتی که عمر بنیان آن را نهاد و عرب را از غیر عرب برتر و قریش را تافته جدا بافته قرار داد، نظام سرمایه داری که عثمان آن را به راه انداخت و بیت المال مسلمانان را سخاوتمندانه در بین اقوام خود تقسیم کرد، مردمی را تربیت کرد که به بی عدالتی و چپاول ثروت ها و قدرت ها عادت کرده بودند، به خاطر نژاد، قبیله و عشیره به پست های حساس می رسیدند، سهمشان از بیت المال بسیار متفاوت از دیگران بود.

۱ . ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۱۹ .

۲ . منهاج السنّه: ۶ / ۱۸ .

اکنون مظهر عدل الهی امیر مؤمنان علی علیه السلام و ذلیل کننده کافران و منافقان آمده، دست آن ها را از بیت المال کوتاه کرده، به همه با یک دید نگاه می کند، بین عرب و عجم فرق نمی گذارد، سهم قریشی بودن را انکار می کند و پست ها و ولایت ها را بر اساس لیاقت و شایستگی افراد تعیین می کند، نه بر اساس نژاد و عشیره.

نمونه ای از عدالت عمر و عثمان

طبیعی است در چنین شرایطی عده ای از رفتار حضرت علی علیه السلام برآشفته گردند و بگویند که او هم چون عمر رفتار نمی کند، به هیچ وجه دور از انتظار نیست که با آن حضرت به جنگ و ستیز برخیزند. اکنون به یک نمونه از عدالت عمر توجه کنید!

مالك پیشوای مالکیان از شخص مورد اعتمادی که او از سعید بن مسیب شنیده چنین نقل می کند:

أبي عمر بن الخطاب أن يورث أحداً من الأعاجم إلاً أحداً ولد في العرب.

قال مالك: وإن جاءت امرأة من أرض العدو فوضعت في أرض العرب فهو ولدها يرثها إن ماتت ميراثها من كتاب الله؛^۱

عمر بن خطاب اجازه نمی داد غیر عرب (از عرب) ارث ببرد مگر آن که در سرزمین عرب ها به دنیا آمده باشد. مالك گوید: هر گاه زن بارداری از سرزمین دشمن می آمد تنها در صورتی آن فرزند پس از مرگ مادرش طبق کتاب خدا ارث می برد که در زمین عرب ها به دنیا آمده باشد.

این هم گوشه ای از عدالت عثمان:

زمانی که شمال افریقا — از طرابلس غرب تا طنجه — فتح شد و به دست مسلمانان افتاد، عثمان تمامی ثروت های آن سامان را یکجا به عبدالله بن ابی سرح بخشید، بدون آن که احدی از مسلمانان را در آن شریک سازد.^۲ آن روز که به مروان بن حکم، صد هزار از بیت المال داد و دخترش را به حباله نکاح او درآورد، دستور داد به ابوسفیان دویست هزار از بیت المال بدهند.

زید بن ارقم خزانه دار عثمان، کلیدهای بیت المال را نزد عثمان آورد و گریست.

عثمان گفت: از این که من به خویشاوندانم رسیدگی می کنم ناراحتی و به خاطر این که صله رحم می کنم گریه می کنی؟!^۳

گفت: نه، گریه من به این جهت است که گمان می کنم تو به خاطر آن چه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله در راه خدا خرج کردی امروز این اموال را از بیت المال مسلمانان برمی داری. به خدا سوگند! اگر به مروان صد درهم بدهی زیاد به او داده ای.

۱ . موطأ مالك: ۲ / ۵۲۰ ح ۱۴ .

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱ / ۱۹۹ .

به ناگاه عثمان گفت: (تو شایستگی خزینه داری را نداری) کلیدها را ببنداز، ما شخص دیگری را به این کار می گماریم.^۱

جای تعجب نیست مردمی که با این دست و دل بازی های عثمان خو گرفته اند از عدل امیر مؤمنان علی علیه السلام برنجند و نسبت ظلم و ستم به آن جناب بدهند.

نگاهی به عدالت حضرت علی

عده ای به حضرت علی علیه السلام اعتراض کردند که چرا بیت المال را به طور مساوی تقسیم می کنی؟ در ابتدای کار به رؤسا و اشراف بیشتر بده تا پایه های حکومت استوار گردد.

آن حضرت از این سخن برآشفته و فرمود:

أتأمروني — و یحکم — أن أطلب النصر بالظلم والجور فيمن وليت عليه من أهل الإسلام؟ لا والله، لا يكون ذلك ما سمر السمير، وما رأيت في السماء نجماً. والله لو كانت أموالهم مالي لساويت بينهم فكيف وإنما هي أموالهم.^۲

وای بر شما! به من می گوئید با ظلم و ستم بر مسلمانان که به آن ها مسلط شده ام، پایه های حکومت را استوار سازم و بر دشمنانم پیروز شوم؟ نه، به خدا سوگند! هرگز چنین نخواهد شد تا روزگار باقی است و تا وقتی که ستاره ای در آسمان می بینم.

به خدا سوگند! اگر این ها مال من بود در میان آن ها به تساوی تقسیم می کردم، چه رسد به این که اموال خودشان است.

ابن تیمیّه به دفاع از ناکثین و پیمان شکنان با حضرت علی علیه السلام برخاسته و می گوید:

عذر کسانی که از بیعت با او سرباز زدند از عذر سعد بن عباده و غیر او آشکارتر است که از بیعت ابوبکر سربیزی کردند.^۳

او در پایان، سخن اول خود را می گوید که اصلاً خلفای پیامبر تنها سه نفرند و امیرالمؤمنین علیه السلام جزو آن ها نیست. او می گوید:

از شافعی و دیگران نقل شده که گفته اند: خلفا سه نفرند: ابوبکر، عمر و عثمان.^۴

۱ . همان: ۱ / ۱۹۹ .

۲ . الکافی: ۴ / ۳۱ حدیث ۳ .

۳ . منهاج السنّه: ۴ / ۳۸۸ .

۴ . همان: ۴ / ۴۰۴ .

بخش چهارم

ابن تیمیّه و مقایسه ای بین خلفای سه گانه و حضرت علی

آرمان ها و اندیشه ها

هر مکتب و مذهبی و هر آرمانی آرزو دارد که روزی فراگیر شده و تمامی مردم به آن بگروند؛ آرمان الهی باشد یا مادی، بر اساس عقل و خرد باشد، یا بر اساس شهوت و غریزه قدرت طلبی.

همه فرمانروایان دوست دارند قلمرو فرمانرواییشان افزوده شود و گستره حکومتشان گسترده تر گردد. در این میان امتیاز فرمانروایان الهی از مادی، در گسترش قلمرو حکومتی برای فرهنگ توحید و اخلاق غنی اسلام؛ نه برای اشباع غریزه قدرت طلبی و نشر جهل و فرهنگ هواپرستی، توجه و دقت در چند مطلب است.

۱ . خداوند مالك حقیقی است. آیا به او اذن چنین کاری داده یا نه؟!

۲ . اگر خدا به او اذن داده، آیا او بر طبق همان معیارها و موازین که خدا معین نموده رفتار کرده یا در این نبردها و پیکارها از محدوده موازین شرع خارج شده است؟

۳ . آثار و پیامدهای این جنگ ها برای مردم و جامعه اسلامی چه بوده؟ و آیا به نفع مسلمانان بوده یا به ضرر

آنان؟

با توجه به این سه مورد مهم می توانیم درباره يك پیکار داوری کنیم. اما اگر کسی بدون اذن خدا به نبرد و جنگ پرداخت و در این میدان، نه موازین الهی را رعایت نمود و نه بر راه و روش خداپسندانه حرکت کرد؛ بلکه روش مستکبران، زورگویان و فرعون ها را پیش گرفت و از آن طرف هم نتایج بسیار نامطلوبی عاید مسلمانان کرد و جلوی انتشار فرهنگ اسلام را گرفت، هیچ گاه نمی توان آن نبرد و پیکار را جنگی الهی و قابل تقدیر دانست.

ابن تیمیّه و فتوحات خلفا

ابن تیمیّه از فتوحات و کشورگشایی های زمامداران بعد از پیامبر دم می زند و آن را به عنوان برگ زرینی در زندگی آن ها می داند.

از طرفی این جنگ های خارجی را با جنگ های داخلی امیر مؤمنان علی علیه السلام مقایسه نموده و در نتیجه گیری کاملاً غیر منصفانه ای با تمام توان به آن حضرت جسارت می نماید. وی در این باره می نویسد:

خلفای سه گانه شهرها را فتح کردند و در شرق و غرب عالم دین را آشکار ساختند، و يك رافضی هم همراه آن ها نبود؛ بلکه پس از آن ها امویان دست به این کار زدند، در حالی که بسیاری از آن ها دشمن علی بوده و برخی به او

دشنام می دادند. آن ها بر تمامی مناطق اسلامی از شرق تا غرب حکمران شدند و در زمان آن ها اسلام بسیار عزیزتر از زمان های بعدی بود(!!)... آن ها در آن ممالک، اسلام را آشکار ساخته و قوانینش را برپا ساختند(!!)... .

گاه گفته می شود: برخی از آن ها درباره علی خاموش شده و وی را چهارمین خلیفه نمی دانست؛ زیرا امت اسلامی همگی بر او اجتماع نکردند... .

بعضی از علمای غرب کتاب بزرگی در فتوحات نوشته و در آن، فتوحات پیامبر و جانشینانش یعنی ابوبکر، عمر و عثمان را آورده؛ ولی از علی يك فتح هم ذکر نکرده با این که او را دوست داشته و ولایتش را به دل دارد؛ چرا که در زمان او هیچ سرزمینی فتح نشد.^۱

در اندلس بسیاری از بنی امیه بودند... آن ها می گفتند: علی، خلیفه نبوده، خلیفه کسی است که مردم بر او اجتماع کنند در حالی که مردم بر علی اجتماع نمودند و بعضی از آن ها در خطبه نماز جمعه، معاویه را به عنوان چهارمین خلیفه ذکر می کرد. یعنی ابتدا نام سه خلیفه اول را می آورده سپس معاویه را به عنوان خلیفه چهارم می گفته، نه علی را...^۲.

آیا جنگ های خلفا به اذن خداوند صورت گرفته است؟

بدیهی است که هر حرکتی بخواهد انجام شود و هر اقدامی که صورت گیرد به خصوص اقدامی به این بزرگی که آثارش با امتداد تاریخ امتداد می یابد، باید از طرف خداوند امضا شود، او دستور دهد و بخواهد و برای خواسته او دست به شمشیر برده شود.

این عقیده با توحید ارتباط تنگاتنگی دارد، اگر تنها فرمانروا و مالک اوست، پس از هیچ کس نباید فرمان برد مگر به امر او. اگر به غیر او کسی مالک حقیقی نیست، پس تنها به دستور و رضایت او باید در ملک او، تصرف کرد.

اکنون این پرسش مطرح می شود که آیا زمامدارانی که بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله بر کرسی قدرت تکیه زدند حق چنین اقدامی را داشته اند یا نه؟

روشن است که وقتی اصل خلافت آن ها مردود باشد و آن ها غصب کنندگان حق خلفای الهی باشند، کارشان هیچ گونه مشروعیتی نخواهد داشت.

به سخن دیگر، جهاد باید در راه خدا باشد، نه در راه طاغوت.

وقتی که کسی خلیفه خدا را کنار بزند و خود به جای او بنشیند دیگر جنگ او در راه خدا نخواهد بود، چون اساساً به چنین اقدامی مجاز نبوده است.

بعد از اثبات این که خلفای سه گانه مقام خلافت را غصب کرده اند و خلیفه به حق پیامبر را خانه نشین کرده اند، جایی برای توجیه جنگ افروزی های آن ها نمی ماند.

۱. منهاج السنّه: ۶ / ۴۱۹ و ۴۲۰.

۲. منهاج السنّه: ۴ / ۴۰۱ و ۴۰۲.

آیا جنگ های خلفا بر معیار صحیح اسلام بوده است؟

بر فرض این که آن ها اجازه به راه انداختن چنین نبردهایی را داشته اند، باید دید آیا آن ها همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در جنگ ها عمل می کرد، عمل کرده اند، یا هم چون رهبران خودکامه دنیا؟ خلیفه رسول خدا کسی است که از مرز دستورات پیامبر و شریعت او خارج نگردد؛ همان طور که او می جنگید، بجنگد، به همان هدئی که او جهاد می کرد، جهاد کند؛ نه این که هر طور غریزه قدرت طلبی او اقتضا کرد.

مسلم است که اسلام دین رحمت، عطف و فطرت است. قرآن کریم می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)؛^۱

ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادم.

پیامبر ما رحمت برای جهانیان است. قرآن کریم در آیه دیگری می فرماید:

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ)؛^۲

اکراهی در دین نیست در حالی که راه صحیح از ناصحیح روشن شده است.

اسلام دین علم، فهم و معرفت است. فریاد اسلام این است که بفهمید آن گاه بپذیرید. قرآن کریم با آوای بلند ندا می کند:

(وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ)؛^۳

و از آن چه به آن آگاهی نداری پیروی مکن.

قرآن کریم مسیحیان را ملامت می کند که «چرا به گمان اکتفا کردید در حالی که گمان هیچ گاه شما را به حق نمی رساند»؟

هرگز چنین آیینی از مردم نمی خواهد به زور ایمان بیاورند، هرگز چنین دینی نمی پسندد که با قدرت شمشیر صدایش در جهان پخش شود.

اسلام يك حکومت جاه طلب نیست که با زور، کشورگشایی کند و زمین ها را تحت تصرف نماید و بر عده بیشتری حکم ران کند، او می خواهد بر دل ها حکومت کند و مردم را از یوغ حاکمان خودکامه برهاند و بنده خدا کند، نه این که خود، خودکامگی نماید.

به همین جهت است در سراسر زندگی پربرکت رسول خدا صلی الله علیه وآله — که اینان ادعای جانشینی او را می کنند — حتی يك مورد از این کشورگشایی های بی ضابطه دیده نمی شود. هیچ گاه پیامبر بر سرزمین لشکر نکشیدند که به زور آن ها را مسلمان کنند.

۱ . سوره انبیا: آیه ۱۰۷.

۲ . سوره بقره: آیه ۲۵۶.

۳ . سوره اسرا: آیه ۳۶.

اصلاً اسلامی که به زور به افراد تحمیل شود چه ارزشی دارد و همان به نفاق تبدیل می شود که ضررش به مراتب از کفر بیشتر است.

اگر این فرمانروایان که بعد از پیامبر بر مسند حکومت تکیه زدند ادعای جانشینی و خلافت رسول خدا صلی الله علیه وآله را دارند، باید همان گونه رفتار کنند که آن حضرت عمل می کرده، نه این که خودسرانه دست به جنگ و خونریزی بزنند.

باید دید هدف پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از جهاد و جنگ با کفار چه بوده؟ چه زمان فرمان جهاد صادر می کردند؟ چگونه می جنگیدند؟ پس از پیروزی چه رفتاری داشتند؟ و ده ها پرسش دیگر.

به راستی آیا این حاکمان به همان هدفی می جنگیدند که آن حضرت می جنگید؟

آیا در همان شرایطی که نبی مکرم اسلام دست به شمشیر می برد آن ها به سلاح رو می آوردند؟

آیا رفتارشان هنگام جنگ و بعد از فتح و پیروزی همان گونه بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتار می کردند؟

حقیقت آن است که نه هدف این حاکمان خودکامه از جنگ، هدف پیامبر بوده، نه رفتارشان و نه کردارشان (!) دقت در راه و روش آن ها و مطالعه در کردارشان به خوبی نشان گر افزودن قلمرو حکومتی و فتوحات است.

اسلام و جهاد در راه خدا

هدف اسلام از جهاد، نشر تعالیم عالی آن و فرهنگ غنی یکتاپرستی است. جنگ و جهاد در این آیین به این جهت است که عده ای مستکبر دنیاطلب نمی گذارند تعالیم اسلام و رهنمودهای قرآن به ملت های مستضعف برسد و گاهی آتش فتنه برپا می کنند و به مسلمانان آسیب می رسانند و نه تنها نمی گذارند مردم ممالک، خود به اسلام بگردند، بلکه می خواهند اساس اسلام و توحید را نابود کنند.

پس باید آن ها را که سدّ راه نشر این آموزه ها و این فرهنگ می شوند از بین برد تا آب حیات توحید به تشنگان حقیقت و معنویت برسد.

در حقیقت از بین بردن حاکمان خودکامه به آن جهت است که نمی گذارند فرهنگ توحیدی به انسان هایی که تشنه آن هستند برسد، نه آن که شمشیر بر سر مردم جهان بگذارند که شما مجبورید در ظاهر اسلام را بپذیرید، هر چند در باطن کافرترین مردم باشید.

نظر قرآن درباره جهاد و کشتار مستکبران همین است. خداوند در قرآن می فرماید:

(وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا)؛

چرا در راه خدا جهاد نمی کنید در صورتی که مردان و زنان و کودکانی که (به خاطر ظلم حاکمان) ضعیف شده اند؛ همان ها که می گویند: خدایا! ما را از این شهری که اهلش ستمکارند بیرون آور و برای ما از نزد خود صاحب اختیاری قرار ده و برای ما از جانب خود یاوری بفرست.

اسلام با این هدف تمام نیروی خود را در دو جهت صرف می کند و تا آن دو جهت کامل نشود، دستور جهاد صادر نمی کند.

۱. الگوهای مناسب برای تبلیغ فرهنگ غنی اسلام

آن گاه که مرزها گشوده شوند و سدهایی که حاکمان مستبد ایجاد کرده بودند از بین برود، مردم تشنه، به این آیین جدید هجوم می آورند. آیا این آیین نو نیازهای فطری آن ها را اشباع می کند یا نه؟! از طرفی تمام توجه آن ها به بزرگان این آیین معطوف می شود که آیا الگوهای مناسبی برای آنان هستند یا نه؟ آیا اینان عدالت را می گسترانند یا چون حاکمان خودکامه، ظالم و مستبد هستند؟ آیا جامعه را به دو طبقه اشراف و مستضعف تقسیم می کنند؟ آیا به دستورات دینشان عمل می نمایند؟ آیا پاسخ گوی پرسش ها و مرهم زخم های مردم هستند؟ و هزاران مورد از این قبیل.

بدیهی است تا چنین الگوهایی ایجاد نشده باشد دست به شمشر بردن و گستراندن قلمرو حکومتی نه تنها سبب گسترش اسلام و فرهنگ مترقی آن نمی شود که نتیجه معکوس خواهد داد و سد راه نشر آیین توحیدی خواهد بود.

۲. تلاش برای رساندن پیام آن

بعد از آن که ممالک فتح شدند، اسلام به سرعت و وفور، عالمان و مبلغان دینی را به آن خطّه می فرستد و با تمام توان پیام خدا و آیین او را به تشنگان حقیقت — که سالیانی در یوغ حکومت مستکبران دستشان از آن کوتاه بوده — می رسانند.

همین رویه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دیده می شود، به مجردی که از جنگ با قومی فارغ می شدند گروه تبلیغ را رهسپار آن سامان می کردند. حتی در مواردی مشرکان و آن ها که نشر تعالیم اسلام را سد راه منافع خود می دیدند، آن ها را می کشتند، کشتار مبلغان که از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مناطق مختلف اعزام می شدند، هم چون غزوه رجیع و بئر معونه از حوادث معروف و مشهور تاریخ اسلام است.^۱

۱. ر.ک المغازی، واقدی: ۱ / ۳۵۴ و ۳۶۴.

نگاهی به فتوحات خلفا

اکنون با نگاهی اجمالی به فتوحات خلفا به خوبی روشن می شود که هدف آن ها از این کشورگشایی ها آیا نشر اسلام بوده یا افزودن محدوده ثروت و قدرت؟ آیا نتیجه اش انتشار اسلام بود یا جلوگیری از نشر آن؟ به این نمونه توجه کنید:

قرظة بن كعب گوید: هنگامی که عمر (بعد از فتح عراق) ما را به آن سامان می فرستاد (تا والی آن جا شویم) مقداری همراه ما آمد و ما را بدرقه کرد، سپس گفت: می دانید چرا شما را تا این جا بدرقه کردم؟

همگی گفتند: بله، می خواهی به ما احترام بگذاری!

عمر گفت: شما به شهرها و آبادی هایی می روید که مردمشان مشغول خواندن قرآن هستند به گونه ای که صدایشان چون صدای زنبور عسل بلند است. با نقل حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله جلوی آن ها را از این کار نگیرید و ایشان را با احادیث سرگرم نکنید و من در این کار پشتیبان شما هستم!!)

قرظہ گوید: وقتی به منطقه مأموریت خود (در شهرهایی که تازه فتح شده بودند) رسیدم، مردم به ما می گفتند: از پیامبر برائمان حدیث نقل کنید. ما می گفتیم: عمر ما را از این کار نمی کرده است!!)

آیا شما فکر می کنید که احادیث پیامبر مردم را از قرآن خواندن باز می دارد یا قرآن را به آن ها می فهماند؟

مگر حدیث پیامبر به جز علم، چیز دیگری نیز هست؟

جلوگیری از نشر علم در مناطق فتح شده چه معنایی دارد؟

عمر اجازه نمی داد کسی از مردم مناطق فتح شده از قرآن سؤال کند و معنای آن را بفهمد و کسانی که از قرآن سؤال می کردند به مجازات شدیدی محکوم می شدند.^۲

در این صورت مردم تازه مسلمان چه تصویری از اسلام خواهند داشت؟

آن ها از اسلام چه دیده اند؟ دینی که رهبرش از نشر تعالیم آن هراس دارد، دینی که به جز قتل و غارت و ثروت اندوزی چیز دیگری نمی شناسد. این آیین جدید که با زور شمشیر خود را بر سرزمین های دیگر تحمیل می کند آن قدر با علم و دانش مخالف است که نه اجازه می دهد از پیام آور آن دین، چیزی به گوش مردم برسد، نه از کتاب آسمانی آن چیزی سؤال شود و نه مردم آن سامان به کتاب های خود که محصول دانش بشر در طول قرن های متمادی بوده مراجعه کنند!!)

۱. سنن دارمی: ۱ / ۸۵، سنن ابن ماجه: ۱ / ۱۲ ح ۲۸، المستدرک علی الصحیحین: ۱ / ۱۸۳ ح ۳۴۷، جامع بیان العلم: ۳۴۷ ح ۱۶۹۰، تذکره

الحفاظ: ۱ / ۷ رقم ۲.

۲. نمونه ای از این رفتار خشونت بار در همین کتاب بیان خواهد شد.

نخستین کاری که در ممالک فتح شده انجام داده می شد آتش زدن کتابخانه های آن ها بوده است(!)

آیا دینی که با (اقرأ) شروع شده و با «ایتونی بقلم وقرطاس»^۱ تمام می شود این گونه دشمن علم و دانش است؟

آیا روش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در جنگ ها این گونه بود؟

آری، رفتار پیامبر آن قدر جذاب بوده که در سال های پایانی زندگی شریفش قبیله ها و مردمان، گروه گروه مسلمان می شدند و آن قدر این کار تکرار شد که سال نهم هجری را «عام الوفود» نام نهادند؛ یعنی سال کوچ کردن قبیله ها برای مسلمان شدن.

چرا پس از پیامبر عام الوفود متوقف شد و جای آن را قتل و کشتار و خروج از دین و فتنه گرفت؟

در واقع در پی این فتوحات، فجایعی غیر قابل اغماض رخ داد، کشورگشایی هایی که در آن ها نه حرمت زنان، کودکان، پیران و نسل بشری رعایت می شد و نه منابع کشاورزی.^۲

در این فتوحات، از تبلیغ اسلام و فرهنگ والای آن خبری نبود و الگوهای مناسبی از اسلام عرضه نمی شد.

مردم تازه مسلمان تنها از اسلام چهره خشن خالد بن ولید و مغیره، جهل و نادانی و فریب کاری های ابوبکر، نظام طبقاتی عمر و ثروت اندوزی های عثمان را می دیدند.

مردمی که از اسلام تنها معاویه را می شناسند و او را الگوی تمام عیار این آیین می پندارند، به راستی این مردم چه قدر می توانند به اسلام پایبند باشند؟

محیطی که معاویه به طور علنی تمام حرام های اسلام را انجام می دهد و آن گاه که به او اعتراض می شود، در پاسخ می گوید: آری، پیامبر آن ها را حرام کرده، ولی به نظر من هیچ عیبی ندارد!!^۳

جالب تر این که وقتی به عمر گفتند: والی تو در شام چنین رفتار کرده؛ نه برآشفت و نه فرمان عزل او را صادر کرد، فقط گفت: به او بگوئید از این کارها نکند!!^۴

فتوحات یا سدودات؟

خداوند متعال در چندین سوره از قرآن وعده فرموده که دین اسلام سراسر کره خاکی را فرا خواهد گرفت. در

سوره نصر می فرماید:

(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا)؛^۵

۱ . ر.ك صحيح بخارى: ۷ / ۹، صحيح مسلم: ۵ / ۷۶، المصنّف صنعان: ۵ / ۴۳۸، السنن الكبرى: ۳ / ۴۳۳، صحيح ابن حبان: ۱۴ / ۵۶۲ . . .

۲ . قرآن كريم در آیه ۲۰۳ تا ۲۰۶ سوره بقره و آیه ۲۳ سوره محمد صلی الله علیه وآله این وقایع را پیش گویی کرده بود.

۳ . الموطأ مالك: ۲ / ۱۳۵ و ۱۳۶، السنن الكبرى، بیهقی: ۵ / ۲۸۰، نیز ر.ك: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۵ / ۱۳۰، السنن الكبرى، نسائی: ۱ /

۲۷۹ و ۲۷۷، اختلاف الحدیث شافعی: ۷ / ۲۳، مسند احمد: ۵ / ۳۱۹، صحيح مسلم: ۵ / ۴۳، الجامع لأحكام القرآن: ۳ / ۳۵۰.

۴ . سوره نصر: آیه های ۱ و ۲.

آن گاه که فتح و پیروزی خدا فرا رسد مردم فوج فوج و دسته دسته داخل دین خدا می شوند.

به راستی چرا این وعده تا کنون ناکام مانده است؟

چرا مردم نه تنها فوج فوج داخل اسلام نشدند؛ بلکه دسته دسته از آن خارج شده و در هر گوشه مملکت پهناور

اسلامی يك گروه دست به شورش زدند؟

آیا جز این است که چهره اسلام، خون ریز، بی رحم، نسل کش، ثروت اندوز و غارت گر نشان داده شده که

محصول همین فتوحات برق آسا و کشورگشایی های بی ضابطه بوده است؟

حقیقت این است که شیوه هشتاد جنگ پیامبر صلی الله علیه وآله با این کشورگشایی ها کاملاً متفاوت بوده است.

جاذبه اسلام به حدی بود که آن گاه که فتح و پیروزی خدا فرا می رسید، مردم گروه گروه وارد این دین الهی می شدند.

چرا این جاذبه به تدریج خاموش گشت و جای آن را ترس و وحشت و تنفر فرا گرفت؟

روشن است که انتشار اسلام، از راه عطوفت الهی و هدایت و فطرت بود، نه از راه زور و شمشیر و غارت و

چپاول.

از این رو امیر مؤمنان، امام حسن و امام حسین علیهم السلام تمام تدبیر خود را به اصلاح درون جامعه اسلامی منعطف

کرده بودند تا الگوهای نامناسب از بین رفته و الگوهای مناسبی از اسلام ارائه دهند.

نگاهی کوتاه به ثروت های هنگفت و بادآورده برخی از صحابه صدر اسلام از این فتوحات کافی است که ما را

در نیت های آن ها دچار تردید و دو دلی کند. آیا نباید احتمال دهیم که ارائه الگوهای ناصالحی هم چون خالد ها و

معاویه ها در سرزمین های تازه فتح شده به جهت خاموش کردن نور دین اسلام و به فراموشی سپردن الگوهای واقعی

یعنی خاندان پیامبر بوده است؟

بنابراین، ما کشورگشایی های خلفا را نه تنها مفید و خیرخواهانه نمی دانیم؛ بلکه آن ها را به خاطر نتایج منفی، در

حقیقت سدّ راه و مانع پیشرفت اسلام در قلب ها می دانیم.

فتح دل ها یا فتح اقلیم ها؟!

ابن تیمیّه در سخن دیگر به دوران خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره می کند و می گوید:

اصلاً در زمان خلافت او اسلام ظهوری پیدا نکرد؛ بلکه بین اهل اسلام فتنه برپا شد و دشمنانشان — یعنی کفار،

مسیحیان و مجوسیان — در آن ها طمع کردند.^۱

باید به ابن تیمیّه گفت: اگر امروز کسی بخواهد از اسلام چیزی بداند آیا به جنگ افروزی های خلفا می نگرد یا

به فتح البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام؟!

۱ . منهاج السنّه: ۴ / ۱۱۷ .

کدام يك اسلام را ظاهر می کند: خطبه ها، نامه ها و کلمات پربار آن حضرت که هر عاقلی را بی مهابا شیفته خود می کند، یا قتل ها، غارت ها و بی رحمی های آنان؟

اشتباه ابن تیمیّه این است که گمان کرده که اسلام همانند سلطنت مستکبران جهان با زور منتشر و ظهور می یابد، نه با نشر علم و فرهنگ. او گمان کرده که هدف اسلام مانند پادشاهان ستمگر فتح سرزمین هاست، غافل از آن که هدف اسلام فتح دل ها، نشر علم و توحید است.

ابن تیمیّه در ادامه می افزاید:

مسلمانان بر بیعت علی متفق نشدند؛ بلکه در آن زمان فتنه برپا شد و به روی مسلمانان شمشیر کشیده می شد؛ به جای آن که به روی کفار در آید. دلیل کسانی که معاویه — نه علی — را خلیفه چهارم می دانند، همین است.^۱

آن گاه می نویسد:

در ایام خلافت او آن رحمتی که در زمان عمر و عثمان بین مسلمانان بود، وجود نداشت؛ بلکه مسلمانان يك دیگر را می کشتند و هم دیگر را نفرین می کردند و هیچ شمشیری از آن ها به سمت کفار حواله نرفت تا کار به جایی رسید که کفرورزان در آن ها طمع کردند و شهرها و ثروت هایی را از آن ها گرفتند.^۲

به راستی چگونه امیر مؤمنان علی علیه السلام با کفار بجننگ در حالی که هنوز چند روز از بیعت مردم با آن حضرت نگذشته بود که عدّه ای پیمان شکن همسر پیامبر را بر شتر سوار کرده و به بصره رفتند، والی آن حضرت را کشتند و به قتل و غارت پرداختند؟ آن گاه معاویه سر نافرمانی برداشت و علیه حاکم مسلمانان شورش کرد و يك سال و نیم مسلمانان را به جنگ واداشت، سپس گروهی بی دین ریاکار جنگ هروان را به راه انداختند!

آیا در چنین شرایطی صحیح است که آن حضرت، شورشیان داخلی را رها کند تا حکومت اسلامی را از داخل نابود کنند و خود به افزودن قلمرو حکومت مشغول شود؟!

مقایسه ای که ابن تیمیّه بین ایام خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام و خلفای پیشین کرده دقیقاً مانند این است که کسی بگوید: مردم مکه و قبایل اطراف در صلح و صفا بودند تا این که شخصی آمد و اسلام را منتشر ساخت و به سبب آن، بین مردم تفرقه افتاده و دو دسته گوی ایجاد شد. مردم به جان يك دیگر افتادند؛ برادر بر روی برادر شمشیر کشید و در مدت ۱۳ سال بیش از هشتاد جنگ در بین آن ها رخ داد. آیا این مقایسه صحیح است؟

امیر مؤمنان گننده چشم فتنه

در چنین شرایطی بهترین کار همان است که این عدّه های سرطانی که بر جای جای بلاد اسلامی حاکم شده و ریشه دوانده اند و سدّ راه پیشرفت اسلام هستند، ریشه کن شده و تا دگر بار مردم فوج فوج داخل در اسلام گردند.

۱. همان: ۴ / ۱۶۱ و ۱۶۲.

۲. همان: ۴ / ۴۸۵.

از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام به جای کشورگشایی به اصلاح داخلی پرداخت. افراد ناشایست را عزل و کسانی که به خاطر ارزش های جاهلی به پست و مقام و مال و منال رسیده بودند برکنار کرد. طبیعی است که این غده های خطرناک آن قدر در پیکره اسلام ریشه دوانده اند که ریشه کن کردن آن ها مستلزم هزینه های زیاد و گاه جنگ و جهاد است.

البته باید توجه داشت که امیر مؤمنان علی علیه السلام پیش از آن که به تصفیه آن ها پردازد دو مرحله را پشت سر گذاشت.

۱. هرگز به جنگ نپرداخت

امیر مؤمنان علی علیه السلام ابتدا به جنگ نکرد، بلکه عده ای بعد از بیعت با آن حضرت پیمان شکسته و در گوشه ای از مملکت اسلامی آشوب به پا می کردند. هنوز فجاجی که طلحه و زبیر با همراهی عایشه در بصره انجام دادند از یاد تاریخ نرفته است، تا آن جا که نوشته اند: اولین باری که در تاریخ مسلمانان (نه اسلام) اسیر در بند را کشتند، همان واقعه بوده است.

آنان با مکر و حيله وارد شهر شدند، والی حضرت را برکنار و بیت المال را غارت و شروع به کشتن مردم بی گناه کردند و از فرط خوشحالی اشعار کفرآمیز می خواندند.

در این هنگام به امیر مؤمنان علی علیه السلام گزارش دادند. آن حضرت از مدینه حرکت کرده و به سرعت خود را به بصره رساندند و آتش فتنه آن ها را خاموش نموده، عایشه را با احترامی (نه در خور او) به مکه برگرداندند. همین طور در جنگ صفین و نهروان آغازگر پیکار، آن ها بوده اند. آن ها دست به قتل و غارت می زدند، فتنه برپا می کردند، مردم را علیه حاکم مسلمانان — که حتی بر مبنای خودشان حق مخالفت با او را نداشتند — می شوراندند و باغی و سرکش بودند. در این جا وظیفه آن حضرت است که این آتش فتنه را خاموش نماید.

۲. ارشاد و نصیحت

امیر مؤمنان علی علیه السلام ابتدا با آشوب گران گفت و گو کرده و ایشان را نصیحت می کردند و آن ها را متوجه اشتباهشان می نمودند و از آن ها می خواستند که از سرکشی و عناد دست بردارند.

دو راه نصیحت مخالف

این گفت و گوها و موعظه ها — که تاریخ برخی از آن ها را برای ما بازگو می کند — به چند صورت انجام می گرفت:

۱. ارسال نامه

امیر مؤمنان علی علیه السلام نامه هایی به معاویه می فرستاد. این نامه ها و پاسخ آن ها حجم بسیاری از کتاب های تاریخی را به خود اختصاص داده است. آن حضرت در این نامه ها حقانیت خود و سرکشی و طغیان معاویه را به طور آشکار بیان نمود تا آن جا که به او می نویسد:

وقتی مردم مدینه با عثمان بیعت می کنند و تو در شام از طرف عمر والی آن خطّه شده ای هیچ اعتراضی نمی کنی؛ بلکه خود را والی عثمان می دانی در حالی که اهل شام با عثمان بیعت نکرده اند، اما تو آن ها را به بیعت با عثمان وادار می کنی به این دلیل که آن گاه که مردم مدینه و اهل حلّ و عقد با کسی بیعت کردند همه مسلمانان در تمامی نقاط مملکت اسلامی موظفند او را به عنوان خلیفه بپذیرند.

اکنون همان مردمی که با عثمان بیعت کرده اند با من بیعت نموده اند، ولی تو بر سرکشی خود ادامه می دهی.^۱

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این احتجاج — که مضمون چند نامه آن حضرت علیه السلام به معاویه است — او را با مطالب مورد پذیرش در نزد وی محکوم می کند و هیچ راه فراری برای او باقی نمی گذارد و تمامی دست آویزهای او را ابطال می نماید و از او می خواهد که از عناد و سرکشی خود دست بردارد.

اما معاویه هم چنان بر طغیان خود پافشاری می نمود و مرتّب در نامه هایش به آن حضرت تهمت های ناروا می زد و او را به مبارزه می طلبید.

۲ . ارسال پیک

دومین راهی که امیر مؤمنان علی علیه السلام برای گفت و گو با سرکشان برگزیدند، فرستادن کسانی بود که با آن ها به بحث و مناظره بنشینند و آن ها را متوجه اشتباهشان سازند.

وقتی خوارج پس از جنگ صفین و مکر عمروعاص دست به فتنه زدند و در نهران جمع شدند، امیر مؤمنان علی علیه السلام چند نفر را برای بحث با آن ها و آگاه ساختن ایشان فرستاد. یکی از آن ها ابن عباس بود که با بحث های منطقی گمراهی آن ها را آشکار نمود.

وقتی این نصایح، موعظه ها و روشننگری ها آن ها را بیدار نساخت خود آن حضرت شخصاً و بدون واسطه با آن ها صحبت کرد.

آن حضرت حتی در میدان نبرد نیز از این روشننگری های خود دست برنداشته و تا جایی که ممکن بود سعی داشتند آن ها را از جنگ منصرف سازند.

معاویه و جنگ ستیزی

آن گاه که در صفین سپاهیان امیر مؤمنان علی علیه السلام و شامیان در مقابل هم صف آرای کردند پیش از آن که تیری و یا شمشیری از طرفی به طرف دیگر حواله شود آن حضرت سه نفر را مأمور کردند که به نزد معاویه بروند و با او به گفت و گو پردازند، شاید بپذیرد و از سرکشی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان دست بردارد.

۱ . رک. وقعة صفین: ۲۹ و العقد الفرید: ۳ / ۲۲۹.

آن‌ها صحبت‌های زیادی با معاویه و عمروعاص نمودند و درخواست کردند که از این جنگ دست بردارید و بین جماعت مسلمانان تفرقه نیندازید، هنگامی که یکی از آن‌ها سخن دیگران را قطع کرد و معاویه را از آتش دوزخ ترساند و از او خواست که از طغیان دست بردارد، این پاسخ را از معاویه دریافت کرد:

نخستین چیزی که از تو فهمیدم حماقت و نفهمی تو بود که سخن دوستت را قطع کردی، در حالی که او خدای سخن بود، بعد حرف‌هایی می‌زدی که خودت نمی‌فهمیدی چه می‌گفتی، دروغ گفتی و پست شدی ای عرب بیابانگرد خشن درشتخوی نادان! هر چه گفتی دروغ بود. از نزد من بروید، هیچ چیز بین من و شما قضاوت نخواهد کرد مگر شمشیر.^۱

شیوه علی در جنگ جمل

در جنگ جمل آن‌گاه که امیر مؤمنان علی علیه السلام به بصره رسیدند در بیرون شهر خیمه زدند و سه روز متوالی برای سران ناکثین نامه فرستادند و اشخاصی را برای مناظره با آن‌ها فرا می‌خواندند.^۲ آن حضرت ابن عباس را به سوی زبیر فرستادند و به او فرمودند:

نزد زبیر برو، ولی نزد طلحه مرو که زبیر نرم‌خوتر است... سلام مرا به او برسان و به او بگو: پسردائیت به تو می‌گوید: در حجاز مرا می‌شناسی و در عراق مرا انکار کرده و نمی‌شناسی؟ چه چیزی تو را از پیمودن آن راهی که آغاز کردی منصرف کرده است؟^۳

هم چنین ابن عباس را به همراهی زید بن صوحان نزد عایشه فرستاد تا به او بگویند:

مگر خداوند تبارک و تعالی به تو دستور نداده در خانه ات جا بگیری؟ تو فریب خورده و دیگران را فریب می‌دهی، هم خود به جنگ آمدی و هم دیگران را به جنگیدن و می‌داری، از خدا بترس؛ همان خدایی که عاقبت به سوی او باز می‌گردد و توبه کن که او توبه‌بندگان را می‌پذیرد و به خاطر خویشاوندی با طلحه و دوستی عبدالله پسر زبیر به کارهایی دست نزن که تو را به دوزخ فرستد.^۴

آری، اینان آغازگر فتنه و جنگ و کارزار بودند و مواعظ و نصایح امیرالمؤمنین علیه السلام در آن‌ها اثر نبخشید و همواره بر سرکشی خود پافشاری می‌کردند و مانع گسترش عدل علوی و اسلام محمدی می‌شدند، آن‌گاه وظیفه امیر مؤمنان علی علیه السلام است که ریشه ایشان را از بیخ و بن برکند و وجودشان را از صفحه روزگار پاک سازد و با از بین بردن آن‌ها زمین را پاک و مطهر گرداند، همان‌طور که آن حضرت فرمود:

اگر یارانی داشتم زمین را از وجود معاویه پاک می‌ساختم.^۵

۱ . تاریخ طبری: ۴ / ۵۷۳، الکامل فی التاریخ: ۲ / ۳۶۵، مروج الذهب: ۲ / ۳۸۸.

۲ . ر.ک الاحبار الطوال: ۱۴۷.

۳ . العقد الفرید: ۳ / ۳۱۴.

۴ . الفتوح: ۲ / ۴۶۷.

۵ . ر.ک: فتح البلاغه: نامه ۴۵.

چرا که اینان سدّ راه اسلام بودند و برای براندازی حکومت اسلامی می کوشیدند و با هیچ موعظه ای از سرکشی خود دست بر نمی داشتند.

بدیهی است که باید اینان نابود می شدند تا آب حیات اسلام و تعالیم توحیدی و عدالت علوی به همگان برسد، شاید بتوان هجوم مردم به اسلام را که در اواخر عمر پربرکت پیامبر اوج گرفته بود دو مرتبه جان تازه ای بخشید و مردم فوج فوج در آیین الهی داخل شوند. خداوند متعال می فرماید:

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ)؛^۱
و هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پردازند، آن ها را آشتی دهید و اگر یکی از آن ها بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد.

خداوند متعال در این آیه به کشتن باغیان و سرکشان که ادّعیای ایمان و اسلام را دارند فرمان داده است و امیر مؤمنان علی علیه السلام به این آیه عمل کردند و گاهی این آیه را در نبردهایشان تلاوت می فرمودند.
البته تردیدی نیست که مخالفان امیر مؤمنان علی علیه السلام باغی و سرکش بودند؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیش بینی کرده و به عمار فرموده بودند:

تقتلك فئة باغية؛

تو را گروه باغی و سرکش خواهند کشت.

همین سخن پیامبر سبب شد بعد از آن که سپاهیان معاویه عمار را به شهادت رساندند، فشار شدیدی بر معاویه و عمروعاص وارد شود و بین سپاهیان نشان اضطراب افتد.^۲

بنابراین، قرآن کریم به قتل معاویه و سپاهیانش و هم چنین اهل جمل و نروان فرمان داده است و آن ها به حکم قرآن محذور الدم بودند؛ باید از بین بروند تا تعالیم قرآن به مردم مستضعف جهان در طول قرن های متمادی برسد؛ چرا که آن ها سدّ راه نشر اسلام، قرآن، توحید و عدالت هستند.

این کار تنها از عهده يك نفر ساخته است، همو که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره او فرموده بودند:

تو بر تأویل قرآن می جنگی، همان طور که من بر اساس تزیل آن جنگیدم.^۳

۱. سوره حجرات: آیه ۹.

۲. رك: صحيح بخارى: ۳ / ۲۰۷، صحيح مسلم: ۸ / ۱۸۶، سنن ترمذی: ۵ / ۳۳۳، المستدرک علی الصحيحین: ۳ / ۳۸۵ و ۲ / ۱۴۸ و ۱۵۵، الطبقات الكبرى: ۱ / ۲۴۱، ۳ / ۲۵۹ و ۲۴۸، مجمع الزوائد: ۷ / ۲۴۲ و ۹ / ۲۹۵، المعجم الكبير: ۱۰ / ۹۶، شرح نهج البلاغه: ۳ / ۹۸، کثر العمال: ۱۱ / ۱۹۸ و ۷۲۱، تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۸۸، تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۴۷۲ و ۴۳ / ۴۰۴ و ۴۰۶، البدايه والنهائيه: ۶ / ۲۳۹ و ۷ / ۳۰۰، فضائل الصحابه: ۵۱، مسند احمد: ۲ / ۱۶۱ و ۱۶۴ و ۲۰۶ و ۳ / ۲۲ و ۲۸ و ۹۱ و ۴ / ۱۹۷ و ۱۹۹ و ۵ / ۲۱۴ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۶ / ۳۰۰ و ۳۱۱ و ۳۱۵، السنن الكبرى، بیهقی: ۸ / ۱۸۹، مسند ابی داوود طیالسی: ۸۴ و ۹۰، المصنف عبدالرزاق: ۱۱ / ۲۴۰ و بسیاری دیگر از منابع اهل تسنن.

۳. برخی از مصادر این حدیث خواهد آمد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام تنها کسی است که می تواند به چنین کاری اقدام کند، آن حضرت در سخنی می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِئَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَاشْتَدَّ كَلْبُهَا، فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي؛^۱

ای مردم! من چشم فتنه را کندم و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت؛ آن گاه که امواج غیبها واشتد کلبها گرفت و به آخرین درجه شدت خود رسید. پس، از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید.

با توجه به آن چه گذشت روشن شد که اگر امروز برای اسلام آبرویی مانده به برکت همان روش امیر مؤمنان علی علیه السلام است، وگرنه خلفای دیگر به طور کامل چهره اسلام را از بین برده بودند و از اسلام، چهره ای خشن، بی رحم، جاهل پرور، مخالف با کتاب و دانش، پول پرست، نژادپرست، خونریز، شهوت ران و... ارائه داده بودند. به همین جهت است که در تواریخ نوشته اند:

وقتی عمر مصر را فتح کرد، مردم مصر اسلام اختیار نکردند و دست از آیین خود برنداشتند و حتی زبانشان نیز به عربی تبدیل نشد، همین طور آن ها نصرانی و قبطی ماندند تا دو قرن بعد، زمانی که شیعیان فاطمی داخل مصر شدند و تا حدودی — گرچه بسیار ناچیز و ناقص — فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را به مصریان نشان دادند، آنان، مسلمان شدند و زبان عربی را پذیرفتند.^۲

معیار عزت و ذلت

آری، ابن تیمیّه با دید مادی پیشرفت را تنها در جنگ و خونریزی و کشورگشایی می بیند و برای علم و دانش، مکارم اخلاق و فرهنگ اسلام هیچ ارزشی نمی پندارد. از این رو ادعا می کند که در میان دوازده امام شما شیعیان تنها برای یکی از آن ها سلطنت و قدرت فراهم شد و او نیز هیچ قلمروی به قلمرو مسلمانان نیفزود. به این سخن او دقت کنید:

در میان کسانی که امامیه ادعای عصمت برای آن ها می کنند تنها علی از راه بیعت سران به حکومت رسید، در زمان سلطنت او نیز چندان نفع و مصلحتی در این دنیا نصیب مسلمانان نشد؛ آن چنان که در زمان سه خلیفه پیشین شده

۱ . هُجج البلاغه: خطبه ۹۳.

۲ . جالب است که یکی از زمامداران کنونی مصر به نام — مصطفی الفقی — به این مطلب اعتراف کرده است و به همین مناسبت مقاله ای نوشته به نام: «مصر شعب سنن المذهب شیعی الهوی» مقاله آقای الفقی و سخن او در تاریخ ۲ جمادی الاولی ۱۴۲۷ (۲ / ۴ / ۲۰۰۶) در صدر اخبار رسانه های جهان خصوصاً آژانس های خبری عرب زبان قرار گرفت و اعتراضات زیادی را از اهل سنت در پی داشت. ر.ک: صحیفة الحیة از لندن، شبکه راصد الاخباریه، خبرگزاری العربیة و غیر آن.

بود. بنابراین می توان به طور قطع و یقین نتیجه گرفت آن لطف و مصلحتی که ادعا می کنند با امامانشان حاصل می شود، باطل است.^۱

آن گاه در جای دیگر می افزاید:

هر کس گمان می کند آن دوازده نفری که پیامبر وعده آمدنشان را داده^۲ همین دوازده نفری هستند که شیعیان ادعای امامت آن ها را می کنند، او در نهایت جهل و نادانی است؛ زیرا هیچ کدام از آن ها دست به شمشیر نبردند مگر علی بن ابی طالب، او هم نتوانست در زمان خلافتش با کفار نبرد کند حتی يك شهر هم فتح نکرد و يك کافر را هم نکشت، بلکه مسلمانان شروع به کشتن يك دیگر کردند تا آن جا که کفار، مشرکان و اهل کتاب در شرق ممالک اسلامی و نیز در شام به آن ها طمع نمودند؛ به گونه ای که گفته شده آن ها برخی از شهرهای مسلمانان را تصاحب کردند. این چه عزتی است که در زمان خلافت او نصیب اسلام شد؟!

بنابراین، اسلام نزد شیعیان، همان خواری آن هاست و ما در میان هواپرستان ذلیل تر از رافضی ها نداریم.^۳

معیار عزت و ذلت و نفع و مصلحت در نزد ابن تیمیّه فقط شمشیر، خونریزی و کشورگشایی است و کسی عزیز خواهد بود که به هر قیمت این کار را انجام دهد، گرچه به قیمت محو الگوهای اسلام، ایجاد تنفر و وحشت در دل مردم از اسلام، جلوگیری از انتشار فرهنگ آن، باشد. مهم افزایش قلمرو حکومتی است.

در این نوع کشورگشایی پس از قتل و غارت، فرمان صادر می کنند که کسی حق ندارد از پیامبر برای مردم چیزی نقل کند، مبدا مردم بفهمند که روش پیامبر غیر از این بوده است. آن گاه بخشنامه صادر می کنند که در تمام قلمرو فتح شده به الگوهای واقعی اسلام دشنام دهند، دروازه دانش شهر نبوی را لعن نمایند؛ چرا که اگر مردم آن ها را به عنوان مرجع دینی و علمی بپذیرند، کار تمام است. باید دست مردم را از علوم خودشان نیز کوتاه نمود، نباید گذاشت آن ها از کتاب ها و کتابخانه های خود استفاده کنند.

از این رو، نخستین فرمانی که در کشورهای تازه فتح شده اجرا می شود، به آتش کشیدن کتاب ها و کتابخانه هاست؛ آتشی که با آن می توان حمام های شهر را گرم کرد تا مردم به وظیفه شرعی استحمام عمل کنند. به این نمونه توجه کنید:

۱ . منهاج السنّه: ۳ / ۳۷۹.

۲ . گفتنی است که بنا بر نقل صحیح و ثابت نزد اهل سنت در کتاب های معتبر، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی فرموده اند:

«تا زمانی که دوازده نفر ولایت مسلمانان را بر عهده داشته باشند، اسلام و دین عزیز و منیع خواهد بود».

علمای اهل سنت در توجیه این حدیث درمانده اند و هر طور حساب می کنند با عدد دوازده هماهنگ نمی شود. گاهی حتی نام برخی از افرادی را که به طور علنی به جنگ قرآن و اسلام آمده اند در زمره این دوازده نفر می آورند، اما باز هم درست نمی شود و این حدیث تنها با امامان دوازده گانه شیعیان مطابق است.

۳ . منهاج السنّه: ۸ / ۲۴۱ و ۲۴۲.

پس از آن که عمرو عاص به دستور عمر، شهر اسکندریه مصر را فتح کرد، یکی از دانشمندان اسکندریه به نام یحیی غراماطی نزد او آمد. عمرو عاص می دانست که او چه کسی است و چه مقدار به علوم مختلف احاطه دارد، از این رو او را گرامی داشت و مرتب از او مطالب علمی و دانش های مختلف بشری را می آموخت؛ زیرا عمرو انسان عاقل و نیک اندیشی بود و خوب به سخن دانشمندان گوش فرامی داد.

روزی یحیی به او گفت: تو تمامی مناطق اسکندریه را در تصرف خود درآوردی و هر چه در آن بود بر آن مهر زدی، هر چیزی که به درد تو می خورد، ارزانی خودت، ما با آن کاری نداریم، اما آن چه که به درد نمی خورد و نفعی از آن عایدت نمی شود، به ما برگردان که ما به آن سزاوارتریم.

عمرو عاص گفت: چه می خواهی؟

گفت: کتاب های حکمت که در خزانه های پادشاهی نگه داری می شود.

عمرو گفت: من در این موضوع مهم نمی توانم خودسرانه تصمیم بگیرم و باید از رئیس مسلمانان عمر بن خطاب کسب اجازه کنم.

آن گاه نامه ای به عمر نوشته و سخن آن دانشمند را به اطلاعش رساند. پس از چندی جواب نامه از سوی عمر آمد، بخشنامه عمر از این قرار بود:

«اما آن کتاب هایی که گفتی: پس اگر آن چه در آن ها نوشته شده در قرآن وجود دارد، ما به آن ها نیاز نداریم و اگر آن چه در آن ها نوشته شده، مخالف با قرآن است، نبود آن ها بهتر است. از این رو وظیفه تو آن است که آن ها را از بین ببری».

پس از این حکم حکومتی، عمرو عاص آن کتاب ها را میان حمام های اسکندریه تقسیم کرد تا به جای هیزم به وسیله آن ها آب حمام را گرم کنند، تا این که طی شش ماه، سوخت حمام ها از آن کتاب ها تأمین می شد و همه آن ها از بین رفت، ماجرا را بشنو و انگشت شگفتی به دندان بگیر.^۱

عمرو عاص به جز این کتاب هایی که در خزانه ملوکیه از آن ها مراقبت می شد، چندین کتابخانه دیگر را نیز در مصر به آتش کشید، از جمله کتابخانه ای که اسکندر بعد از ساختن شهرش آن را بنا کرده بود.^۲

در نقلی آمده است: کتاب هایی که در مدت شش ماه حمام های اسکندریه را گرم کردند به امر «بطولوماوس فیلادلفوس» از پادشاهان اسکندریه جمع شده بود. او دستور داد در تمامی شهرها و کشورها جست و جو کردند و هر کتابی در هر علمی نوشته شده بود با چندین برابر قیمت خریداری کرده و در خزانه خود نگه داری می کرد تا تعداد

۱ . تاریخ مختصر الدول: ۱۰۳، تاریخ التمدن الاسلامی: ۱۱ / ۶۳۵.

۲ . الافادة والاعتبار: ۱۳۲.

کتاب‌ها به پنجاه هزار و صد و بیست عنوان کتاب رسیده بود، پس از آن نیز مرتب بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد و هر پادشاه جدیدی که می‌آمد مسئول مراقبت و حفظ آن کتاب‌ها بود.^۱

ابن ندیم گوید: کتاب‌های سوخته آن کتابخانه شامل تمامی دانش‌های آن زمان بوده، از قبیل فلسفه، ریاضیات، طب، حکمت، آداب و هیئت.^۲

البته این رأی خلیفه به کتابخانه اسکندریه مختص نبوده؛ بلکه هر جایی که فتح می‌شد همین فرمان را در مورد آن صادر می‌نمود.^۳ سعد بن ابی وقاص به فرمان عمر همه کتاب‌های ایرانیان را به دریا ریخت.^۴ او درباره کتاب‌های مدائن نیز همین‌گونه رفتار کرد، تا جایی که کتاب‌های پیامبران پیشین نیز از این قانون مستثنا نبودند.^۵

ما ادعا نمی‌کنیم که همه مطالب آن کتاب‌ها صحیح و درست بوده است، اما این رفتار با کتاب و کتابخانه، نشان‌گر دشمنی عمر با علم و دانش است. بسیاری از این علوم حاصل تجربه بشر در زمان‌های طولانی است.

در واقع این‌گونه رفتار نابودی تمدن بشری است، در این شیوه حکومتی کسی حق ندارد از قرآن چیزی بپرسد، فقط همین متن عربی آن را هر که بلد است بخواند، اما اگر معنای کلمه‌ای از آن را نفهمید حق سؤال ندارد، و گرنه تازیانه خلیفه مسلمانان پشتش را می‌نوازد. در نقلی آمده است:

پس از آن که عراق فتح شد شخصی از آن سامان به نام «صبیح عراقی» مرتب از لشکریان اسلام در مورد قرآن، سؤالاتی را مطرح می‌کرد و از مطالب آن می‌پرسید تا این که همراه لشکریان به مصر آمد، به محض ورود به مصر، عمرو عاص او را با نامه‌ای به سمت عمر بن خطاب فرستاد، وقتی که نامه رسان، نامه عمرو عاص را که در آن شرح حال آن عراقی نوشته شده بود به عمر داد و او از مضمون نامه آگاه شد، سخت برآشفته و گفت: این مرد کجاست؟

او گفت: در میان کاروان است.

عمر گفت: برو ببین اگر گریخته باشد عقوبت دردناکی در انتظارت خواهد بود.

آن شخص رفت و صبیح را آورد. عمر به او رو کرد و گفت: تو کسی هستی که چیزهای تازه می‌پرسی؟!!

آن‌گاه عمر کسی را فرستاد تا شاخه‌های تازه از نخل آوردند، آن‌ها را به هم بست و شروع کرد به زدن به پشت او، آن قدر زد تا پشتش ترك برداشت، سپس او را رها کرد تا به مرور زمان آن شکاف در کمرش بهبود یافت، دو مرتبه او را خواست و آن قدر زد که شکاف دو مرتبه باز شد، باز او را رها کرد تا خوب شد، برای مرتبه سوم او را

۱ . تراجم الحکماء: ۳۵۴.

۲ . فهرست ابن ندیم: ۳۰۱.

۳ . کشف الظنون: ۳۳۰.

۴ . کشف الظنون: ۱ / ۶۷۹، تاریخ ابن خلدون: ۱ / ۵۰.

۵ . المصنف ابن عبدالرزاق: ۶ / ۱۱۴ ح ۱۰۱۱۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۲ / ۱۰۱، کتر العمال: ۱ / ۳۷۴ ح ۱۶۳۲.

خواست تا تنبیه کند. صبیغ گفت: اگر می خواهی مرا بکشی راحتم کن، اگر می خواهی مرا مداوا کنی به خدا سوگند! خوب شده ام و به مداوای تو نیازی ندارم.

عمر به او اجازه داد به سرزمین خود — عراق — برگردد و نامه ای به ابوموسی اشعری نوشت که هیچ کس از مسلمانان حق ندارد با او هم سخن شود. کار بر او بسیار تنگ شد تا این که ابوموسی به عمر نوشت: این مرد توبه خوبی کرده است.

عمر در جواب نامه نوشت: از این پس مانعی ندارد مردم با او هم سخن شوند.^۱

رفتار خلیفه با مردم سرزمین های فتح شده و علم و دانش آنان این گونه بود، با این حال آیا عزتی برای اسلام و مسلمانان می ماند؟!۲

ابن تیمیه گمان کرده عزت یعنی زورگویی، قلدری! به نظر شما آیا عزت اسلام به این است؟ یا به مکتبی که فریاد علم و عقل سر داده، مکتبی که مردم را وادار می کند تا بپرسند و بفهمند، حدیث نقل کنند، بنویسند و مذاکره نمایند. مکتبی که شعارش این است:

احتفظوا بکتابکم، فإینکم سوف تحتاجون إلیها.^۲

کتاب های خود را به خوبی محافظت کنید که به زودی به آن ها نیاز پیدا می کنید.

به راستی امروزه راه و روش چه کسانی را می توان به عنوان الگوهای واقعی اسلام به جهان معرفی کرد:

۱ . راه و روش زمامداران کشورگشا؟

۲ . راه امامانی که آثار علمی آنان هر انسان منصفی را تحت تأثیر قرار داده است؟

برای نمونه همین کشور مصری که عمرو عاص از طرف عمر آن گونه رفتار کرد، امیر مؤمنان علی علیه السلام چگونه رهبری کرده است. نگاهی گذرا به عهدنامه آن حضرت به مالک اشتر در مورد ولایت مصر شاهد صدق سخن ماست. آیا عهدنامه مالک اشتر عزت اسلام است یا رفتار عمرو عاص؟!۳

آن بخشنامه عمر بود و این هم بخشنامه امیر مؤمنان علی علیه السلام:

بسم الله الرحمن الرحيم

این فرمان بنده خدا علی امیر مؤمنان به مالک اشتر پسر حارث است در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر برمی گزینند... او را به ترس از خدا فرمان می دهد... .

۱ . سنن دارمی: ۱ / ۵۴ و ۵۵، تاریخ مدینه دمشق: ۲۳ / ۴۱۱ / ۲۸۴۶، مختصر تاریخ دمشق: ۱۱ / ۴۶، تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۲۳۲، الاتقان: ۳ /

۷، کتر العمال: ۲ / ۳۳۱ / ۱۴۱۶۱. متقی هندی این مطلب را از دارمی، نصر مقدسی، اصفهانی، ابن انباری، لالکائی و ابن عساکر نقل

می کند، الدر المنثور: ۷ / ۶۱۴، فتح الباری: ۸ / ۲۱۱. رك: الغدير: ۶ / ۲۹۱.

۲ . اصول کافی: ۱ / ۵۲.

پس ای مالک! بدان من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت های عادل یا ستمگری بر آن ها حکم رانند و مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می نگری... مهربانی با مردم را پوشش دل خود قرار بده با همه دوست و مهربان باش.

هرگز مبادا چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آن ها را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تواند.

و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند... .

آداب پسندیده ای را که بزرگان این امت به آن عمل کرده اند و ملت اسلام با آن پیوند خورده و رعیت با آن اصلاح شده بر هم مزین و آدابی را که به سنت های خوب گذشته زیان وارد می کند، پدید نیاور، که پاداش برای آورنده سنت و کیفر آن برای تو باشد که آن ها را درهم شکستی.

با دانشمندان زیاد گفت و گو کن، با حکیمان فراوان بحث کن؛ اموری که مایه آبادانی و اصلاح شهرها بوده و چیزهایی که پیش از تو موجب پایداری مردم و برقراری نظم می شده است...^۱

آری، این امیر مؤمنان علی علیه السلام است و این هم دستورالعمل او به مالک اشتر، اما افسوس و صد افسوس که معاویه نگذاشت پای مالک به مصر برسد و در میان راه او را شهید کرد.

به راستی امروزه مردم جهان، اسلام را با عهدنامه مالک اشتر می شناسند یا با رویه خلفا؟

ملاک عزت و ذلت در نظر این تیمیه مادیات است، او با معنویات کاری ندارد و با علم و دانش ارتباطی ندارد، او کلید عزت را گم کرده است. قرآن کریم در وصف منافقان می فرماید:

(الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَسِئَتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)^۲

کسانی که کافران را به جای مؤمنان دوست و همیار خود برمی گزینند. آیا عزت و سربلندی را نزد آنان می جویند؛ به راستی که تمامی عزت ها نزد خدا است!؟

قرآن کریم در جای دیگر از قول آن ها چنین حکایت می کند:

(يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ)^۳

آن ها (پنهانی) می گویند: اگر به مدینه برگشتیم به یقین عزیزان، ذلیلان را (از شهر) بیرون می کنند، در حالی که تمامی عزت مخصوص به خدا، رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند.

۱ . فتح البلاغه: نامه ۵۳ .

۲ . سوره نساء: آیه ۱۳۹ .

۳ . سوره منافقون: آیه ۸ .

دید منافقان دید مادی بود، عزت را در مال و منال و قدرت و شوکت می دیدند و آن گاه که به ثروت و مکتب یهودیان یا برخی از کفار می نگریستند می گفتند: این ها عزیز هستند، اما مسلمانان که گاه از شدت فقر، لباس مناسبی برای پوشیدن ندارند، ذلیل و خوار هستند.

دقیقاً همین بیماری در ابن تیمیّه وجود دارد، از دید او زمامداران و سلاطین ستمگر، زورگو و کشورگشا مایه عزت اسلام هستند، نه امامان عدالت گر و منادیان توحید و گسترندگان علم و دانش و حکمت و معرفت.

آخرین تیر

و آن گاه که ابن تیمیّه نمی تواند کینه و بغض خود با امیر مؤمنان علی علیه السلام را پنهان کند، به صراحت می گوید:

اصلاً علی برای به دست آوردن ولایت و حکومت جنگ کرد و مردم بسیاری را به کشتن داد و در ایام ولایت او، نه با کفار جنگی صورت گرفت و نه شهرهایشان به تصرف مسلمانان درآمد و هیچ خیری برای آنان نداشت.^۱

در جای دیگر می نویسد:

در زمان او روز به روز، کار سخت تر می شد و او ضعیف تر و دشمنانش قوی تر می گشتند. در این میان، تفرقه بین مسلمانان افزون می گشت.^۲

به همین خاطر برخی خلافت علی را این طور تحلیل می کنند و می گویند: هیچ نصّ و اجماعی برای خلافت او نیست.^۳

او در مورد دیگری می افزاید:

علی جنگید تا مردم از او فرمان ببرند و بتوانند بر جان ها و اموال مردم مسلط شود. پس چگونه می توان این جنگ را جنگ برای دین قرار داد.^۴

به راستی آیا ابن تیمیّه از خدا حیا نمی کند و چنین گستاخانه دشمنی خود را با اهل بیت پیامبر آشکار می سازد؟!

امیر مؤمنان علی علیه السلام سرآمد زاهدان عالم است، او آن کسی است که در شب شهادت خویش، با نان و نمک افطار می کند و حاضر نمی شود جز از نمک چیز دیگری بر سر سفره او باشد، چگونه ابن تیمیّه جرأت می کند که بنویسد او با مردم جنگید تا بر اموال و جان ها چیره شود؟ امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای به والی خود عثمان بن حنیف این گونه می نویسد:

۱ . منهاج السنّه: ۶ / ۱۹۱ .

۲ . همان: ۷ / ۴۵۲ .

۳ . همان: ۸ / ۲۴۳ .

۴ . همان: ۸ / ۳۲۹ .

ألا وإنّ إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه ومن قوته بقرصيه ألا وإنكم لا تقدرون على ذلك، ولكن اعينوني بورع واجتهاد وعفة وسداد.

فوالله، ما كثرت من دنياكم تبرا، ولا ادّخرت من غنائمهما وفرا، ولا أعددت لبالي ثوبي طمرا...^۱.

آگاه باشید! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان بسنده کرده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پرهیزکاری، تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی مرا یاری دهید.

سوگند به خدا! من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکردم و بر دو جامه کهنه ام نیفرودم و از زمین دنیا حتی يك و جب در اختیار نگرفتم و دنیای شما در نظر من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است!

... من اگر می خواستم می توانستم از غسل پاك، از مغز گندم و بافته های ابریشم برای خود غذا و لباس فراهم آورم، اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد و حرص و طمع مرا وادارد که طعام های لذیذ را برگزینم در حالی که در «حجاز» یا «تمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوام و پیرامونم شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت:

«این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند».

آیا به همین قانع شوم که بگویند: این امیر مؤمنان است و در تلخی های روزگار با مردم شريك نباشم و در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم؟

من آفریده نشدم که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف است، یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پر کردن شکم است...

من با رسول خدا صلی الله علیه وآله همچون نوری هستم که از نور او روشنایی گرفته ام، یا چون آرنجی که به بازو پیوسته است (و کارهای پیامبر به وسیله من به انجام می رسد).

به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت يك دیگر بدهند از آن روی بر تنام و اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می شتام و تلاش می کنم که زمین را از این شخص مسخ شده (معاویه) و این جسم واژگون پاك سازم تا سنگ و شن از میان دانه های درو شده جدا گردد.

ای دنیا! از من دور شو، مهارت را بر پشت تو نهاده و از چنگال تو رهایی یافتم و از دام های تو نجات یافته و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام.

کجایند بزرگانی که به بازیچه های خود فریشان داده ای؟

کجایند امت هایی که با زر و زیورت آن ها را فریفتی که اکنون در گورها گرفتارند و درون لحدها پنهان شده اند؟

از برابر دیدگانم دور شو! به خدا سوگند! رام تو نگردم که خوارم سازی و مهارم را به دست تو ندهم که هر جا خواهی مرا بکشانی.

به خدا سوگند! — سوگندی که تنها با اراده خدا برمی گردد — چنان نفس خود را به ریاضت وادارم که به يك قرص نان هر گاه بیام شاد شود و به نمك به جای نان خورش قناعت کند و آن قدر از چشم ها اشك ریزم که چونان چشمه ای خشك درآید و اشك چشم پایان یابد.

آیا سزاوار است که چرندگان، فراوان بخورند و راحت بخوابند و گله گوسفندان پس از چرا کردن به آغل رو کنند، و علی نیز از زاد و توشه خود بخورد و استراحت کند؟ چشمش روشن باد! که پس از سالیان دراز، چهارپایان رها شده و گله های گوسفندان را الگو قرار دهد!!

به راستی آیا این امیرالمؤمنین برای حکومت جنگید؟

آیا او برای دنیا جنگید؟

اگر او می خواست به دنیا برسد چرا همان روز اول که حق او را بردند دست به شمشیر نبرد؟ مگر قدرت عالم در دست او جمع نشده بود؟

مگر او تهمتن سپاه نبود؟ مگر او يك تنه حریف لشکری نبود؟ مگر او کننده در خیبر نبود؟ چرا در برابر ربوده شدن حقش — حتی بر کشتن همسرش — شکیبایی ورزید؟

آری، او بنده خداست، بدون فرمان خدا کاری نمی کند؛ هر چند کاری برایش نداشته باشد.

در همین نامه علّت پیکار با معاویه را بیان کرد و فرمود:

به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت يك دیگر دهند از آن روی بر نتامم و اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می شتایم و تلاش می کنم که زمین را از این شخص مسخ شده (معاویه) و این جسم واژگون پاك سازم تا سنگ و شن از میان دانه های درو شده، جدا گردد.

مخالفتان ابن تیمیّه و مخالفت او با اجماع اهل سنت

همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که امیر مؤمنان علی علیه السلام بر حق بوده و مخالفان آن حضرت بر باطل. در این زمینه ابتدا کلمات برخی از بزرگان اهل سنت را می آوریم، آن گاه به برخی از سخنان ابن تیمیّه می پردازیم تا روشن شود که این مرد حتی خود را از زمره اهل سنت خارج کرده و عقیده او با اعتقاد هیچ يك از فرقه های اسلامی موافق نیست.

آری، تنها برخی از خوارج — که اکنون منقرض شده اند — و نواصب با او هم عقیده اند. از این رو اگر ما ابن تیمیّه را خارج از مسلمانان و کتاب او را جزو کتاب های غیر مسلمانان بدانیم، سخن گزافی نگفته ایم. ابوحنیفه گوید:

هیچ کسی با علی رضی الله عنه جنگ نکرد که او را به حق برگرداند مگر آن که علی بر حق سزاوارتر از او بود و اگر او نبود کسی نمی دانست در پیکار با مسلمانان چگونه باید رفتار کرد . . . شکی نیست که طلحه و زبیر بعد از آن که با علی بیعت کردند و سوگند یاد کردند که پیمان شکنی نکنند با او جنگیدند.^۱

ابن خزیمه که از بزرگان کم نظیر اهل سنت است و دارقطنی در مورد او می گوید: «او پیشوایی ثابت قدم و بی نظیر بود»^۲ می گوید:

هر کس با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در خلافتش به نزاع و ستیز برخاست سرکش و باغی است. این مطلبی است که همه مشایخمان را بر آن یافتیم و ابن ادريس شافعی نیز همین نظر را دارد.^۳

ابومنصور در الفرق بین الفرق در بیان اصولی که همه اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند می گوید:

همگی گفته اند که علی در زمان خود امام بوده و گفته اند که در تمامی جنگ هایش بر حق بوده؛ چه در جنگ بصره، چه در جنگ صفین و چه در جنگ نهروان.^۴

عبدالرؤوف مناوی در فیض القدير می نویسد:

تمامی فقهای حجاز و عراق از هر دو گروه صاحبان حدیث و رأی، اتفاق نظر دارند که علی در پیکارش با اهل صفین بر حق بوده؛ همان طور که در نبرد با اهل جمل حق با او بود و کسانی که با او جنگیدند سرکشان ستمکار بوده اند و به خاطر سرکشی، آن ها را تکفیر نمی کنند. برخی از این عالمان از این قرارند: مالک، شافعی، ابوحنیفه، اوزاعی و جمهور اعظم از متکلمان و مسلمانان.^۵

۱ . مناقب ابی حنیفه، خواریزمی: ۲ / ۳۴۴ و ۱ / ۳۴۲.

۲ . سیر اعلام النبلاء: ۱۴ / ۳۶۵.

۳ . الاعتقاد والهدایه: ۲۴۸.

۴ . الفرق بین الفرق: ۳۰۹.

۵ . فیض القدير: ۶ / ۳۶۶.

نَوَوی در شرح صحیح مسلم گوید:

در همه این جنگ‌ها علی بر حق بود، این مذهب اهل سنت است.^۱

ذهبی در سیر اعلام النبلاء گوید:

ما تردید نداریم که علی از کسانی که با آن‌ها جنگید برتر بود و او به حق سزاوارتر بود.^۲

ابن کثیر در البدایة والنهایة گوید:

این جریان کشته شدن عمار بن یاسر با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است که اهل شام او را کشتند، با کشتن او به

خوبی سرّ سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله روشن و آشکار شد که فرموده بود: «گروه سرکش او را خواهند کشت»

و روشن شد که علی بر حق و معاویه سرکش و باغی است.^۳

ابن حجر در فتح الباری بعد از ذکر حدیث عمّار گوید:

این حدیث یکی از نشانه‌های نبوت است و فضیلتی آشکار برای علی و عمار است و با این حدیث، سخن

ناصبی‌هایی که گمان می‌کنند علی در جنگ‌هایش بر حق نبوده رد می‌شود.^۴

با توجه به این سخن صریح و آشکار بزرگان مذهب خلفا به خوبی واضح می‌شود که این تیمیه از زمره مسلمانان

خارج و داخل در نواصب می‌باشد. پاره‌ای از سخنان گستاخانه او به مقام شامخ امیر مؤمنان علی علیه السلام گذشت.

اکنون به چند سخن دیگر از منهاج السنّه او توجه کنید.

وقتی سخن از شکمبارگی‌های عثمان و حیف و میل بیت المال به دست او می‌رسد که عاقبت این شکمبارگی او،

مسلمانان را واداشت تا از شهرهای مختلف جمع شده و او را به قتل برسانند؛ این تیمیه برای دفاع از حیثیت عثمان و به

قصد بی‌احترامی به امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین می‌گوید:

این ثروت‌های اندوخته عثمان و برتری دادن بعضی (از خویشاوندانش) کجا به پای آن خون‌هایی می‌رسد که در

جنگ صفین ریخته شد و هیچ عزّت و پیروزی نصیب مسلمانان نگشت؟! ... جنگ صفین تنها شر و بدی را افزود و

هیچ مصلحتی از آن حاصل نگشت (!!)^۵

او در این راه حتی از نسبت دروغ دادن به بزرگان و پیشوایان مذهبش هم دریغ نمی‌کند، در این باره می‌گوید:

۱ . شرح صحیح مسلم نَوَوی: ۱۸ / ۲۸۸.

۲ . سیر اعلام النبلاء: ۸ / ۲۱۰ / ۳۷.

۳ . البدایة والنهایة: ۷ / ۲۶۷.

۴ . فتح الباری: ۱ / ۵۴۳ / ۴۴۷، فیض القدیر: ۴ / ۴۶۷.

۵ . منهاج السنّه: ۸ / ۱۴۳.

به همین جهت پیشوایان سنت چون مالک، احمد و غیر این دو می گویند: علی مأمور نبرد با خوارج بود. اما جنگ
جمل و صفین پیکار فتنه بوده است. و از همین رو علمای شهرها برآند که آن جنگ، جنگ فتنه بوده و کسانی که در
آن شرکت نکرده اند از کسانی که در آن شرکت کرده اند بهترند.^۱

به راستی ابن تیمیّه این سخنان را از کجا به علمای شهرها و پیشوایان مذاهب خود نسبت می دهد در حالی که
آن ها تصریح کرده اند که در تمامی این جنگ ها حق با امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است.
مگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نفرموده بود:

اللهم وال من والاه، وعاده من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله؛

خدایا! دوستان علی را دوست مدار و دشمنانش را دشمن و یاور او را یاری کن و کسی را که او را یاری نکرده و رها
کند یاری نکن و رهایش کن.

با این حال چگونه ابن تیمیّه می گوید: آنان که آن حضرت را یاری نکردند از آنان که به یاریش شتافتند بهترند،
آن گاه سخاوتمندانه این سخن را به علمای شهرها نسبت می دهد (!!)

ابن تیمیّه گستاخی و بی ادبی خود را تا آن جا می رساند که می گوید:

هدف علی در این نبردها برتری یافتن بر دیگران بود (!! و قرآن می گوید: «آخرت از آن کسانی است که طالب هیچ
برتری و فساد در زمین نباشند».^۲ از این رو او در آخرت اهل سعادت نخواهد بود؛ چرا که او جنگید تا مردم از او
فرمان ببرند (!!)

آن گاه می گوید:

صحابه ای که با او جنگیدند هیچ کدام دلیلی از کتاب و سنت بر لزوم جهاد نداشتند، بلکه خود اعتراف کردند که
این جنگ ها نظر شخصی آن ها بوده، همچنان که علی رضی الله عنه نیز چنین گفته است.^۳

درباره نبرد جمل و صفین خود علی رضی الله عنه گفته که هیچ فرمانی از پیامبر در آن مورد نبوده؛ بلکه رأی و نظر خود
او بوده است و بیشتر صحابه با او در این پیکار موافق نبوده اند.^۴

این جنگ، جنگ فتنه بوده که از روی تأویل انجام گرفته است؛ نه از اقسام جهاد واجب بوده و نه جهاد مستحب.^۵

او در این جنگ ها عده زیادی از مسلمانانی را که نماز می خواندند، زکات می دادند و روزه می گرفتند کشت.^۱

۱ . همان: ۸ / ۲۳۳ .

۲ . سوره قصص: آیه ۸۳ .

۳ . منهاج السنّه: ۴ / ۵۰۰ .

۴ . همان: ۶ / ۳۳۳ .

۵ . همان: ۷ / ۵۷ .

ابن تیمیّه می افزاید:

علی رضی الله عنه درباره جنگ جمل و صفین چیزی روایت نکرده است... و حتی هیچ کس نیز در مورد آن دو جنگ حدیثی نقل نکرده است. تنها کسانی که از این نبردها سرباز زدند و علی را یاری نکردند برای کار خود حدیث نقل کرده اند. اما حدیثی که نقل می شود که علی می گفته: «من مأمور جنگ با ناکثین (اهل جمل) و قاسطین (معاویه و شامیان) و مارقین (خوارج) هستم» حدیث جعلی است که به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داده شده است.^۲

جالب است که ابن تیمیّه به آسانی هر حدیثی را که موافق میل او نباشد، تکذیب می کند. برای او مهم نیست که چه کسانی آن را نقل کرده اند و چه کسانی مهر صحّت بر آن زده اند. خیلی راحت می گوید: دروغ است و جعلی. حتی گاهی سخاوتمندانه علما را نیز با نظر خود متفق می کند؛ چه آن ها بخواهند یا نخواهند. همان طور که نمونه هایش گذشت.

علامه امینی رحمه الله در این باره می گوید:

گویا زمانی که به ابن تیمیّه لقب «شیخ الاسلام» دادند، او مغرور شده و گمان می کند که هر سخنی را که بگوید دیگران بدون دلیل از او می پذیرند، یا هر ادعای اجماعی را از او قبول می کنند.

حقیقت آن است که شدّت بغض و کینه ای که در دل ابن تیمیّه شعلهور است و دشمنی او با پیامبر و اهل بیت مطهرش حتی فرصت فکر و اندیشه را از او گرفته، بدون تأمل می نویسد تا آتش درون خودش بهبود یابد و فکر نمی کند این مطلبی که می گوید مخالف اجماع تمامی مسلمانان است و با این سخن از زمره مسلمانان خارج می شود.

وی در فراز دیگر، حدیثی را تکذیب می کند که بزرگان مکتب خلفا آن را نقل کرده و پذیرفته اند. در آن حدیث آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

أمرني رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَالْمَارِقِينَ وَالْقَاسِطِينَ؛^۳

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به من به پیکار با ناکثین، قاسطین و مارقین فرمان داد.

او می گوید:

حدیثی که روایت شده پیامبر خدا، علی را به پیکار ناکثین، قاسطین و مارقین فرمان داد، حدیث ساختگی است که به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داده شده است.^۴

۱. همان: ۶ / ۳۵۶.

۲. همان: ۸ / ۱۴۵.

۳. کتر العمال: ۱۳ / ۱۱۲، حدیث ۳۶۳۶۷، تاریخ بغداد: ۸ / ۳۳۶، البداية والنهاية: ۷ / ۳۳۸ و ۳۳۹.

۴. منهاج السنّه: ۶ / ۱۱۲.

بدیهی است که نقد سخن ابن تیمیّه بسیار آسان است، کافی است در هر مسأله ای به منابع و مدارك معتبر مراجعه شود و نظرات بزرگان مذهب او روشن گردد، آن گاه به راحتی دروغ گوئی، خیانت، بغض و نفاق او آشکار می گردد. البته نباید توقع داشت که ابن تیمیّه به صراحت بگوید: من دشمن علی و آل او هستم؛ زیرا این حرف مساوی است با خروج از اسلام و اعلان دشمنی و نصب علی. علمای اهل سنت به شدت از چنین نسبتی هراسان هستند و سعی می کنند خود را از این نسبت پاک سازند. بنابراین، حدیث فوق را بسیاری از صحابه از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که برخی از آن ها عبارتند از:

امیرالمؤمنین علیه السلام، ابویوب انصاری، عبدالله بن مسعود، ابوسعید خدری، عمّار بن یاسر و دیگران.

بسیاری از دانشمندان حدیث اهل سنت نیز این حدیث را در کتاب های حدیثی خود آورده اند، هم چون:

طبری، بزّار، ابویعلی، ابن مردویه، ابوالقاسم طبرانی، حاکم نیشابوری، خطیب بغدادی، ابن عساکر، ابن اثیر، جلال الدین سیوطی، ابن کثیر، محب طبری، ابوبکر هیشمی، متقی هندی.

یکی از سندهای صحیح این حدیث آن است که بزّار در مسند و طبرانی در المعجم الاوسط نقل کرده اند. هیشمی نیز در مجمع الزوائد بعد از نقل حدیث می گوید: این حدیث صحیح است و یکی از دو سند بزّار نیز صحیح بوده و راویان آن — به جز ربیع بن سعید که او را نیز ابن حبان توثیق کرده است — مورد اعتماد هستند. البته این حدیث سندهای صحیح دیگری نیز دارد.^۱

۱ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۸، مجمع الزوائد: ۵ / ۱۸۶، ۶ / ۲۲۵، تاریخ بغداد: ۸ / ۳۳۶ و ۱۳ / ۱۸۸، تاریخ مدینه دمشق: ۱۶ / ۵۴، ۴۲ / ۴۶۸، ۵۹ / ۱۲۹، البداية والنهاية: ۷ / ۳۰۵ و ۳۰۶، مسند ابی یعلی: ۱ / ۳۹۷ / ۵۱۵، أسد الغابه: ۴ / ۳۳، میزان الاعتدال: ۱ / ۲۷۱، ۵۸۴، لسان المیزان: ۲ / ۴۴۶، المعجم الاوسط: ۸ / ۲۱۳، ۹ / ۱۶۵، المعجم الکبیر: ۴ / ۱۷۲، ۱۰ / ۱۹۰ — ۱۹۲، کتر العمال: ۱۱ / ۲۹۲، ۳۲۷، ۴۵۲، ۱۳ / ۱۱۳.

بخش پنجم

ابن تیمیّه و افترا به امیر مؤمنان علی علیه السلام

احادیث دروغین

ابن تیمیّه برای اثبات حقانیت خوارج و ناصبی ها؛ کسانی که جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام را نادرست می دانند احادیث صحیح را تکذیب می کند و به نقل علمای مذهب خود هیچ اعتنایی نمی نماید. او احادیث صحیح را نمی پذیرد و به راحتی احادیث دروغین را نقل می کند و به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت های ناروایی می دهد. در موردی چنین می گوید:

علی بن ابی طالب رضی الله عنه از برخی کارهایش، چون جنگ هایی که به راه انداخته بود پشیمان شد... شب های جنگ صفین مرتب می گفت: به خدا! عبدالله بن عمر و سعد بن مالك چه خوب کردند، اگر کار نیکی انجام دادند پاداش زیادی برده اند و اگر هم کار بدی انجام داده اند خطرش کم است.^۱

در حالی که عبدالله بن عمر و سعد بن مالك — همان سعد بن ابی وقاص — هر دو از بیعت نکردن با امیرالمؤمنین علیه السلام و شرکت نکردن در جنگ هایش پشیمان شدند و حکایت پشیمانی آن ها در منابع تاریخی موجود است.

ابن تیمیّه می افزاید:

علی در شب های صفین به پسرش حسن می گفت: ای حسن! ای حسن! پدرت گمان نمی کرد کار به این جا بکشد، کاش پدرت ۲۰ سال قبل از این مرده بود!!^۲

به راستی چگونه ابن تیمیّه احادیث صحیح و متقن را که در کتاب های معتبر اهل سنت آمده، تکذیب می کند و با اطمینان می گوید: دروغ است و چنین مطلبی را به طور قاطع به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهد؟ گویی این یکی از مسلمات تاریخ و ضروریات مذهب است؛ حتی يك سند یا يك منبع از کتاب های اهل سنت را هم برای آن نقل نمی کند.

ابن تیمیّه گاهی در مورد برخی از سخنان خویش ادعای تواتر می کند و می گوید:

هنگامی که علی از جنگ صفین برگشت سخنش عوض شد... و خبرهای متواتری آمده که او در آخر کار از اوضاع

ناراحت بود.^۳

۱ . منهاج السنّه: ۶ / ۲۰۹.

۲ . همان: ۶ / ۲۰۹.

۳ . همان: ۶ / ۲۰۹.

گاهی علی از جنگ هایی که کرده بود اظهار پشیمانی و ناراحتی می کرد. این ها همه نشان گر آن است که او بر این نبردها دلیل شرعی نداشته است!!^۱

روایت متواتر به روایتی می گویند که آن قدر راویان مختلف به سندهای گوناگون آن را نقل کرده باشند که جای هیچ شك و شبهه ای در صحت و راستی آن نباشد و انسان به صدور آن یقین پیدا کند.

این اخبار متواتری که ابن تیمیّه ادعا می کند کجا هستند؟

چند سند دارند؟

چند نفر آن ها را نقل کرده اند؟

در چند کتاب وارد شده اند؟

این ها مطالبی است که هر عالمی باید آن ها را بررسی کند، آن گاه ادعای تواتر و نصّ صحیح بنماید و به نویسندگان نسبت دهد، اما ابن تیمیّه این گونه نمی اندیشد، بلکه او می خواهد بنویسد و قلبش را آرام کند.

جایگاه حضرت علی مرتضی در پیشگاه پیامبر خدا

مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بارها در مورد امیرالمؤمنین، همسر و فرزندانش علیهم السلام فرموده بود:

أنا حرب لمن حاربكم؛^۲

من در جنگم با هر که به جنگ شما آید.

مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر دست علی علیه السلام را بالا نگرفت و فرمود:

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه؛^۳

خدایا! دوست مدار هر که او را دوست بدارد و دشمن مدار هر که او را دشمن بدارد.

مگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده بود:

من أطاع علياً فقد أطاعني ومن عصى علياً فقد عصاني؛^۴

هر که از علی فرمان برد از من فرمان برده و هر که از فرمان او سر باز زند از فرمان من سر باز زده است.

۱. همان: ۸ / ۵۲۶.

۲. المعجم الاوسط: ۳ / ۱۷۹ و ۵ / ۱۸۲، المعجم الصغير: ۲ / ۳، المعجم الكبير: ۳ / ۴۰، البداية والنهاية: ۸ / ۲۲۳.

۳. مناقب الامام امیرالمؤمنین: ۲ / ۴۰۴ و ۸۸۴، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۱۷ و ۸۷۰۷، تاریخ الاسلام (عهد الخلفاء): ۶۳۲، المعجم الكبير: ۴ / ۱۷۳ و ۴۰۵۳، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۳ و ۱۰۴، مسند احمد: ۶ / ۵۸۳ و ۲۳۰۵۱ و ۲۳۰۵۲، جواهر المطالب: ۱ / ۸۳، المصنف ابن ابی شیبیه: ۶ / ۳۶۹ شماره ۳۲۰۴۶، ینابیع الموده: ۳۷ باب ۲۹۹۴، تذکره الخواص: ۳۶ باب ۲، البداية والنهاية: ۵ / ۱۸۷، کتر العمال: ۱۳ / ۱۵۷ حدیث ۳۶۴۸۶، الامامة والسياسة: ۱ / ۱۲۹.

۴. مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: ۲ / ۶۰۹ و ۱۱۰۸، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۰۶ و ۳۰۷ حدیث ۸۸۴۷ و ۸۸۴۸، مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۱۷ / ۳۷۶ حدیث ۱۷۴، جواهر المطالب: ۱ / ۶۶، نزل الابرار: ۵۶. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۱ پس از نقل این حدیث به صحت آن حکم کرده است.

مگر آن حضرت نفرموده بود:

عادی الله من عادى علياً؛^۱

خدا دشمن است با هر که با علی دشمن باشد.

مگر آن بزرگوار نفرموده بود:

إن الشقي كل الشقي من أبغض علياً في حياته (حياتي) وبعد وفاته (وفاتي)؛^۲

تمام شقاوت و بدبختی در کسی است که علی را دشمن بدارد؛ در دوران زندگی و بعد از وفات او (در دوران زندگی و بعد از وفات من).

مگر حب و بغض امیر مؤمنان علی علیه السلام علامت ایمان و نفاق نبود؟^۳ مگر نمی گفتند که ما، منافقان را با بغض علی می شناختیم؟^۴

ابن تیمیّه تمام این حدیث ها و موارد دیگر را که در کتاب های معتبر اهل سنت فراوان آمده است، فراموش کرده، حتی مبانی سقیفه و مکتب خلفا را نیز نادیده گرفته که می گفتند: هر گاه با کسی بیعت شد هر کس بعد از او حرفی بزند باید کشته شود.^۵

او حتی تاریخ پرافتخار زندگانی امیر مؤمنان علی علیه السلام فراموش کرده که چه کسانی ابتدا به شورش دست زدند و پیمان شکستند و چه کسانی مرتب لشکر می فرستادند و شهرهای مسلمانان را غارت می کردند، زنان و کودکان را می کشتند و به نوامیس مسلمانان تجاوز می کردند.

در تاریخ آمده است: معاویه مرتب به شهرهای مرزی لشکر می فرستاد و به قتل و غارت می پرداختند. یکی از فرماندهان آن لشکرها، بَسر بن ارطاة بود که آن قدر خونریزی و چپاولگری نمود تا بر اثر دعای امیر مؤمنان علی علیه السلام عقلش را از دست داد. او دو فرزند کوچک ابن عباس را در مقابل چشم مادرشان سر برید.

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نباید پاسخ این شورش ها و ناآرامی ها را بدهد؟

آیا نباید با پیمان شکنانی که در بصره جمع شدند، والی حضرت را کشته و مردم را قتل عام کردند و بیت المال را به تاراج بردند جهاد کند؟

آیا نباید با خوارچی که از دین بیرون رفته و آن حضرت را کافر دانستند و لشکری برای از بین بردن اسلام فراهم کردند، پیکار نماید؟

۱. جامع الاحادیث: ۵ / ۱۵۵ / ۱۴۰۲۶، کنوز الحقایق: ۱ / ۳۷۱ / ۴۵۹۸، أسد الغابه: ۲ / ۱۶۴ / ۱۵۸۹.

۲. الفصول المهمة: ۱۲۵، المناقب خوارزمی: ۷۸ / ۶۲، کتر العمال: ۱۳ / ۱۴۵ / ۳۶۴۵۸، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۲، ینابیع الموده: ۱۴۷ / ۱۱، زین الفتن: ۲ / ۱۹۷ / ۴۲۸.

۳. صحیح مسلم: ح ۲۴۰ و ...

۴. جواهر العقدين: ۲۵۰، الرياض النضرة: ۲ / ۲۸۴، تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۲۸۶ و ۲۸۷ و ...

۵. صحیح مسلم: کتاب الاماره باب ۱۵ ح ۴۸۲۰.

آیا او باید این آشوب گران داخلی را رها کرده و به ادامه فتوحات (!!) چنگیزی پردازد؟

آری، ابن تیمیّه به راحتی تمام احادیث و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کرده و مرتب می گوید: «دروغ است»، «به اتفاق علما دروغ است» و «بی خردان آن ها را نقل می کنند».

اما از آن طرف نسبت های ناروا و تهمت های دروغین را به طور قاطع و بدون کوچک ترین تردیدی به آن حضرت نسبت می دهد و می گوید:

کار به جایی رسید که علی گفت: اگر بدانم کسی مرا بر ابوبکر و عمر برتری داده به او تازیانه می زدم؛ همان طور که دروغ گو را تازیانه می زنند.^۱

این مطلبی است که ابن تیمیّه در جاهای متعددی از کتابش آورده، ولی حتی يك منبع و مصدر برای آن معرفی نکرده است.

آیا امیر مؤمنان علی علیه السلام مانند عمر است که همیشه تازیانه اش در دست باشد و هر گاه ناخوش شد بر سر مردم بکوبد؟! آیا او کسی را به خاطر این اعتقاد کتک زده است؟

مگر نبودند در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بسیاری از صحابه که در حضورش، آن حضرت را از ابوبکر و عمر برتر می دانستند، آیا آن حضرت بر سرشان تازیانه کوفته است؟!

ابن حزم و هم چنین ابن عبدالبر — که از بزرگان علمای اهل سنت هستند — هر کدام جداگانه در کتاب های خود اسامی تعداد زیادی از صحابه را آورده اند که آن ها به افضلیت آن حضرت بر شیخین قائل بوده اند.^۲

جالب این که همین حدیثی را که ابن تیمیّه به طور مسلم و قاطعانه و بدون تردید به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می دهد، محقق منهاج السنّه دکتر محمد رشاد سالم در چاپ جدید، تضعیف کرده و در پاورقی آن نوشته که این حدیث ضعیف است (!).

ابن تیمیّه در جای دیگر کتابش به امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهما دروغ بسته، می گوید:

در حدیث صحیح وارد شده که علی رضی الله عنه گفت: نیمه شب رسول خدا صلی الله علیه وآله بر سر بالین من و فاطمه آمد و گفت: چرا بر نمی خیزید نماز بخوانید.

من گفتم: ای رسول خدا! جان های ما در دست خداست، اگر بخواید ما را بیدار کند، بیدار می کند.

پس پیامبر پشت کرده و این آیه را می خواند: «ولی انسان بیش از هر چیز، به مجادله می پردازد».^۳

۱ . منهاج السنّه: ۷ / ۵۱۱ .

۲ . الفصل فی الخلل والنحل: ۴ / ۱۸۱ و الإستیعاب فی معرفة الاصحاب: ۳ / ۱۰۹۰ .

۳ . سوره کهف: آیه ۵۴ .

۴ . منهاج السنّه: ۳ / ۸۵ .

آن چه گذشت اندکی از اندیشه و افکار واهی ابن تیمیّه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و همین مقدار برای شناسایی ابن تیمیّه، عقاید او و دشمنی او با خاندان پیامبر کافی است و هر که این کتاب را بخواند آن چه را ابن حجر عسقلانی درباره ابن تیمیّه گفته تصدیق خواهد نمود. در پایان دعای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را زیر لب زمزمه می کنیم:

«اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله».

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.

كتاب نامه

١. قرآن كريم.

٢. نهج البلاغه.

الف

٣. الاتقان في علوم القرآن: جلال الدين سيوطي، دار الفكر، لبنان، بيروت، سال ١٤١٦.

٤. الاخبار الطوال: احمد بن داوود دينوري، مكتبه حيدريه، چاپ دوم، سال ١٣٧٩ ش.

٥. اختلاف الحديث: محمد بن ادريس شافعي.

٦. الاستيعاب في معرفة الاصحاب: ابن عبدالبر، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

٧. أسد الغابه: ابن اثير جزري، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.

٨. الاعتقاد والهدايه: احمد بن حسين بيهقي.

٩. الافادة والاعتبار: عبداللطيف بغدادى.

١٠. الامامة والسياسة: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينوري، مؤسسه نشر و پخش مصطفى باي حلي و شركاء،

مصر.

ب

١١. البدايه والنهايه: حافظ ابي فداء اسماعيل بن كثير، دار احياء التراث عربي، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

ت

١٢. تاريخ ابن خلدون: ابن خلدون، دار الكتاب لبناني.

١٣. تاريخ الاسلام: ذهبي، دار الكتاب العربي، بيروت، سال ١٤٠٨.

١٤. تاريخ التمدن الاسلامي: جرجي زيدان.

١٥. تاريخ الخلفاء: جلال الدين سيوطي، منشورات شريف رضى، قم، ايران، چاپ يكم، سال ١٤١١.

١٦. تاريخ بغداد: خطيب بغدادى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١٧. تاريخ طبرى: سلمان بن احمد بن أيوب لحمى طبرى، از منشورات كتابفروشى اروميه، قم، ايران.

١٨. تاريخ مختصر الدول: جرجي زيدان.

١٩. تاريخ مدينة دمشق: ابن عساكر، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.

٢٠. تذكرة الحفاظ: ذهبي، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان.

٢١. تذكرة الخواص: سبط بن جوزى، مؤسسه اهل البيت عليهم السلام، بيروت، لبنان، سال ١٤٠١.

٢٢. تراجم الحكماء: جمال الدين ابوالحسن بن يوسف قفطى.

٢٣. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم): ابن كثير، دار المعرفة، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٩.
٢٤. تفسير روح المعاني: شهاب الدين آلوسي، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان، سال ١٤٠٥.
٢٥. تفسير طبري (جامع البيان في تفسير القرآن): محمد بن جرير طبري، دارالمعرفة، بيروت، سال ١٤١٢.

ج

٢٦. جامع الأحاديث: جلال الدين سيوطي.
٢٧. جامع بيان العلم وفضله: ابن عبد البر، دار ابن الجوزي، عربستان، چاپ دوم، سال ١٤١٦.
٢٨. الجامع لاحكام القرآن (تفسير قرطبي): محمد بن احمد انصاري قرطبي، دار احياء التراث عربي، افسست از چاپ دوم.
٢٩. جواهر العقدين: سمهودي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
٣٠. جواهر المطالب في مناقب علي بن ابي طالب عليهما السلام: ابوالبركات دمشقي باغوني، مجمع احياء الثقافة الإسلامية، قم، ايران، سال ١٤١٥.

ح

٣١. حلية الأولياء: ابونعيم اصفهاني، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٨.

د

٣٢. الدر المنثور في التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطي، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤٠٣.
٣٣. الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: ابن حجر عسقلاني، دار الجليل، بيروت، لبنان، سال ١٤١٤.

ر

٣٤. الرياض التضره: محب الدين طبري، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.

ز

٣٥. زين الفتى في شرح سورة هل أتى: احمد بن محمد عاصمي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، سال ١٤١٨.

س

٣٦. سنن ابن ماجه: ابن ماجه قرويني، دار الجليل، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
٣٧. السنن الكبرى: احمد بن حسين بيهقي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
٣٨. سنن ترمذي: محمد بن عيسى بن سوره ترمذي، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.
٣٩. سنن الدارمي: عبدالله بن رحمان دارمي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.
٤٠. السنن الكبرى: احمد بن شعيب نسائي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، سال ١٤١١.
٤١. سير اعلام النبلاء: ذهبي، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ هم، سال ١٤١٣.

٤٢. سيره ابن هشام (السيرة النبوية): ابن هشام، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

٤٣. السيرة الحلبية: علي بن برهان الدين حلبى، مكتبة التجارية الكبرى، قاهره، مصر، سال ١٣٨٢.

٤٤. السيرة دحلانية (السيرة النبوية): زيني دحلان، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤٢١.

ش

٤٥. شرح المواهب اللدنية: قسطلاني، دار المعرفة، بيروت، لبنان، سال ١٤١٤.

٤٦. صحيح مسلم بشرح النووي: نوى، دار الكتاب عربى، بيروت، لبنان، سال ١٤٠٧.

٤٧. شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد معتزلى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٣٨٧.

ص

٤٨. صحيح ابن حبان: عبدالله بن حبان، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، سال ١٤١٤.

٤٩. صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل بخارى جعفى، دار ابن كثير، دمشق.

٥٠. صحيح مسلم: مسلم بن حجاج نيشابورى، مؤسسه عز الدين، بيروت، لبنان، چاپ نخست، سال ١٤٠٧.

٥١. الصواعق المحرقة: ابن حجر هيثمى مكى، مكتبة القاهرة، قاهره، مصر.

ط

٥٢. الطبقات الكبرى: ابن سعد، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

ع

٥٣. العقد الفريد: ابن عبد ربه، دار الكتاب عربى، بيروت، لبنان.

٥٤. عيون الأثر في فنون المغازى والسير: ابن سيد الناس، مكتبة دار التراث، مدينه منوره، سال ١٤١٣.

غ

٥٥. الغدير: شيخ عبدالحسين امينى، مركز الغدير، چاپ سوم، سال ١٣٨٧.

ف

٥٦. فتح البارى في شرح صحيح البخارى: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٠.

٥٧. الفرق بين الفرق: ابو منصور عبدالقادر بن طاهر بغدادى.

٥٨. الفصل في الأهواء والملل والنحل: ابن حزم اندلسى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، سال ١٤١٦.

٥٩. الفصول المهمة في معرفة الأئمة: ابن صباغ مالكي، مكتبة دار الكتب التجارية.
٦٠. فضائل الصحابة: احمد بن حنبل شيباني، جامعة ام القرى، مكة، عربستان سعودى، چاپ يكى، سال ١٤٠٣.
٦١. فيض القدير في شرح الجامع الصغير: عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكى، سال ١٤١٥.

ك

٦٢. الكافي: محمد بن يعقوب كليني رحمه الله، دار صعب، دار التعارف، بيروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤٠١.
٦٣. الكامل في التاريخ: ابن اثير، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٣٩٩.
٦٤. كشف الظنون: حاجى خليفه، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤١٤.
٦٥. كتر العمال: متقى هندی، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكى، سال ١٤١٩.
٦٦. كنوز الحقايق من حديث خير الخلائق: عبدالرؤوف مناوى، مطبوع در حاشيه الجامع الصغير.

م

٦٧. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: نورالدين على بن ابى بكر هيثمى، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤١٢.
٦٨. مختصر تاريخ دمشق: ابن منظور، دار الفكر، سوريه، دمشق، چاپ يكى، سال ١٤٠٤.
٦٩. مروج الذهب: مسعودى، دار المعرفه، بيروت، لبنان.
٧٠. المستدرک على الصحيحين: حاكم نيشابورى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكى، سال ١٤١١.
٧١. مسند ابى داوود: حافظ سليمان بن داوود طيالسى، دار المعرفه، بيروت، لبنان.
٧٢. المسند: حافظ ابو يعلى احمد بن على تميمى موصلى، دار المأمون للتراث، دمشق.
٧٣. مسند احمد: احمد بن حنبل شيباني، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٥.
٧٤. مشكاة المصابيح: خطيب تبريزى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ يكى، سال ١٤١١.
٧٥. مصابيح السنه: حسين بن مسعود بغوى، متوفى ٥١٦ هـ.
٧٦. المصنّف: ابن ابى شيبه، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤١٤.
٧٧. المصنّف: عبدالرزاق صنعان، مكتب الإسلامى، بيروت، لبنان، سال ١٤٠٣.
٧٨. المطالب العالىه: ابن حجر عسقلانى، دار المعرفه، بيروت، لبنان، سال ١٤١٤.
٧٩. المعجم الاوسط: سليمان بن احمد لخمى طبرانى، دار الحرمين، سال ١٤١٥.
٨٠. المعجم الصغير: سليمان بن احمد لخمى طبرانى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.
٨١. المعجم الكبير: سليمان بن احمد لخمى طبرانى، دار احياء التراث، چاپ دوم، سال ١٤٠٤.

۸۲. مناقب ابی حنیفه: موفق بن احمد مکی اخطب خوارزم، معروف به خوارزمی.
۸۳. مناقب الصحابه: احمد بن حنبل شیبانی، مؤسسہ الرساله، بیروت، سال ۱۴۰۳.
۸۴. المناقب: موفق بن احمد مکی اخطب خوارزم، معروف به خوارزمی، مکتبه نینوی، تهران، ایران.
۸۵. منهاج السنّة النبویّه: ابن تیمیّه حرّانی، مکتبه ابن تیمیّه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ۱۴۰۹.
۸۶. میزان الاعتدال: ذهبی، دار الکتب علمیه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۱۶.

ن

۸۷. نزل الأبرار: حافظ محمد بن معتمدخان بدخشان حارثی، انتشارات نقش جهان، تهران، چاپ یکم، سال ۱۴۰۳.
۸۸. نگاهی به آیه ولایت: سید علی حسینی میلانی، مرکز حقایق اسلامی، قم، چاپ یکم، سال ۱۳۸۶ ش.

ی

۸۹. ینابیع الموده: قندوزی، منشورات شریف رضی، قم، سال ۱۴۱۷.

Series of Theological researches

(۱۹)

Thoughts Of Ibne Timiye

In Criticize Pot

Study and criticize Ibne Timiye's point

(greetings to him)of view about Caliphs and Imam Ali

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani